دفع الشرور عن مسائل النذور

لمحمد وجيه الصديقي

مدرس مدرسه عاليه

الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * وقذره بجهل بعض عبدانه المجاهدين *
واوضحه واوطى لسان بعض عبيده المنيبين * ولقنه حجة ابطال
لتمويهات الباطلين * فخصصه بهذه العناية من بين العالمين *
وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رسوله
سيد المرسلين * شفيع المذنبين * وسيلتنا في الدنيا والدين *
واله المهديين الهادين * وصحبه المهتدين الراشدين * وتابعيهم
وتبعهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراسخين * الى يوم الدين *
اما بعد مى گويد بنده اميدوار برحمت پروردگار محمد وجيه [illegible]
المشتهر بذوق باللقب المورخ ببلد ارشد الصلحاء تقي العصر
القادري المدرس في المدرسة العالية غفر الله له ولوالديه
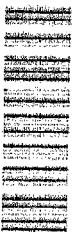
واحسن الیہما والیہ ابن المولوی مولی بخش ابقاہ رب العرش
که درین زمان فتنه توامان اکثر مسلمانان بنگاله و هندوستان
بر چند گروه متفرق شده اند و افتراق ایشان در امور دین
سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال
رسیده است ❊ گروه اول از قوم جهال و عوام اند که رسومهای آبای
خود را حق می انگارند بلکه عین دین می پندارند و هیچ وجه بمواعظ
و نصائح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و دران زمان علمای دیندار
پرهیزگار و اولیای نیک کردار بودند پس انچه به تحقیق ایشان
حق بود اختیار کردند پس ما یان نیز پیرو اینها هستیم ❊ و در حقیقت
اینها مصداق قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
سورهٔ بقره است وَاِذَا قِیْلَ لَهُمُ اتَّبِعُوْا مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوْا بَلْ نَتَّبِعُ
مَاۤ اَلْفَیْنَا عَلَیْهِ اٰبَآءَنَا اَوَلَوْ کَانَ اٰبَآؤُهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ شَیْئًا وَّلَا یَهْتَدُوْنَ
یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
است آن را خدای تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود چیزی
را که پدران خود را بران چیز یافته ایم ❊ پس الله تعالی در شان

اینها می فرماید که آیا پیروی روش پدران خود ها خواهند نمود اگرچه پدران آنها چیزی را نفهمند و بوجهی راه راست نیابند نعوذ باللہ منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات فاسده در دل ایشان متمکن نشده و بمرتبه جهل مرکب نرسیده پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند گروه دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت ایمان و اسلام قرار داده اعتقادی دارند * و باعث آن این است که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیا و اهل یقین و صاحب کشف و کرامت و اهل فضل و شهامت و مقتدای انام و پیشوای خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال والاکرام بودند اگر این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود پس هرگز خود مباشر آنها نمی شدند و بفرزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند * چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات السادات سادات العادات * و در حق ایشان نیز نصایح و مواعظ سود مند نمی گردد * و خاصه در بارهٔ ایشان باعث دیگر نیز هست و آن این است که اگر عادت قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیر و تحسیق و توہین و تفسیق بزرگان ایشان لازم
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواہند شد
و نذر و نیاز کہ ہمین وجہ معیشت و سرمایۂ حیات ایشان است
بالکلیہ مسدود خواہد شد لہذا از انہا باز نمی آیند بلکہ بر اتباع آنہا
اصرار و مبالغہ می کنند تا آنکہ جہال را بر ابقای رسوم مرسومہ
و احیای سنت مرقومہ ترغیب و از ترک آنہا ترہیب می نمایند
تا منصب پیری و شیخی اینہا بر جای خودش بر قرار ماند و فتوحات
آبائی در بارۂ ایشان نیز جاری و ساری باشد * و ازین فرقہ کسانیکہ
چیزی لیاقت و بہرہ از ہنر کتابت می دارند فتاوی طیار کردہ
و رسائل تالیف نمودہ بر امور بدعیہ آبای خود بدلایل مرجوحہ
و اقوال ضعیفہ استدلال کردہ و بتاویلات رکیکہ و روایات
شاذہ و نادرہ استنباط نمودہ رواج می دہند * و در واقع این
گروہ مصداق قول او تعالی اند کہ در رکوع ہشتم از جزو
بست و نہم در سورۂ زخرف مرقوم است بَلْ قَالُوْٓا اِنَّا وَجَدْنَآ
اٰبَآءَنَا عَلٰٓى اُمَّةٍ وَّاِنَّا عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ مُّهْتَدُوْنَ * و نیز در ہمین رکوع حکایت
اقوال ایشان می فرماید کہ اِنَّا وَجَدْنَآ اٰبَآءَنَا عَلٰٓى اُمَّةٍ وَّاِنَّا عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ
مُّقْتَدُوْنَ قٰلَ اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِاَهْدٰى مِمَّا وَجَدْتُّمْ عَلَيْهِ اٰبَآءَكُمْ قَالُوْٓا اِنَّا بِمَآ اُرْسِلْتُمْ

یه کافرون ترجمه بالا ـ می گویند بدرستی که ما یافتیم پدران خود را بر طریقه
وسیرتی و ما بر کردارهای آنها را دیافته کایم و نیز قول ایشان را روایت
می نماید که می گویند بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را بر کیشی و روشی
و ما بر پیهای ایشان اقتدا کنند گانیم * پس بگو ای پیغمبر که آیا
متابعت پدران جاهل خود می کنید اگر چه بیاریم راهی را که راست
تر باشد از طریق پدران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
راه و روش شما انکار داریم و به چیزی که فرستاده شده آید شما کافرانیم *

بیت * خلق را تقلید شان بر باد داد * که دو صد لعنت برین تقلید باد
* گر چه عقلش سوی بالا می پرد * مرغ تقلیدش به پستی می چرد *
نعوذ بالله منهم و من عقایدهم * لیکن بعضی از ایشان که
الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قایم
و مستقیم اند و قلیل ماهم * گروه سیوم کسانی اند که آبای
ایشان جهال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما
و شرفا اندوختند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت
عبارت خوانی آموختند * بعده عظمت مکان و رفعت شان ایشان
دیده و خست و حقارت احوال آبای خود مشاهده کرده آداب علما

و شرفا و لباس و هیأت ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیحه
آبای و عادات رذیله قدمای خود بیرون آمده اند * بعده هوس
تحصیل فضیلت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس
چیزی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در
بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خوانده و در زعم
خود لیاقت وعظ فراهم آورده و در زمره علماء و فرقه شرفاء داخل
شدند و در مجالس شادی انیس ایشان و در محافل دعوت
و عبادت جلیس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات
ایشان خوشه چیدند * بعده با علما و شرفا هم مساوات زدند تا در
قوم خود ریاست و سرداری پیدا کنند و از عزت علما و شرافت
شرفا بهره اندوزند * لهذا بطمع حصول ریاست و شرافت وعظ را
پیشه کسب اموال و پیری و شیخی را وسیله تحصیل جاه و جلال
ساختند * و برای دفع عیب آبائی و نقص ذاتی اول رسوم و عادت
پیشینگان خود را مطلقاً و عموماً حرام و بدعت قبیحه می خوانند و از انها
تبری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال پدران
و افعال قدیمان خود بیزاریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از انها
توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیراچه

بمضمون حدیث شریف اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَّا ذَنْبَ لَهٗ
یعنی توبہ کنندہ از گناہ مانند کسی است کہ اصلا گناہ نہ کردہ است
ما از ان عیوب پاک و صاف شدیم * و عیب پدران به پسران
سرایت نمی کند زیرا کہ آبای اکثر پیغمبران با عمال قبیحہ و اقوال کفریہ
گرفتار بودند و ہرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسل کہ از اولاد آنہا
بودند نگردید * و از انجا کہ ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
نیست کہ فرق کنند کہ کدام رسوم کفریہ و کدام بدعت محرمہ و کدام
بدعت مکروہہ و کدام بدعت مباحہ کدام بدعت حسنہ و کدام
بدعت واجبہ است لہذا ہر فعلیکہ صراحۃً در شرع شریف مذکور
نیست و ہم در میان این اقوام مشہور نہ پس علی الاطلاق آن ہمہ
افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و ہمہ
بدعت را سیئہ می نامند و عوام را از جمیع افعال مرقومہ و اعمال مرسومہ
بالکلیہ منع می کنند * و علی ہذا القیاس در مسائل شرعیہ آنچہ در ذہن
و قیاس ایشان خطور می کند فتوی می دہند * و چون مردمان
ایشان را مثل علما و شرفائی شمردند و توقیر و تعظیم و اکرام
و تکریم بانہا ایشان در حق این نو مسلمانان مرعی نمی داشتند پس
بہ طمع حصول کمال عزت و ہوس تساوی مرتبت غیبت گوئی

وعیب جوئی علما شعار روزگار خود ساختند و به توهین علما و تشنیع شرفا پرداختند* و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علمای روزگار دنیادار اند و نوکری نصارا می کنند و حال آنکه حکم نوکری نصارا و دیگر کفار مطلقا حرام نیست بلکه در صورتیکه اهانت مسلم یا اعانت بر ظلم یا خلل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در بیان مسائل متفرقه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی* و غرض ایشان از اهانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان گرویده شوند و از ایشان روتافته باینها رجوع آرند* مگر کسانی که او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است پس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته باز مانده اند اما این چنین کسان بسیار اندک اند* و در حقیقت باعث این همه فتنه و فساد و موجب بر انگیختن این همه خصومت و عناد آن پس است که این نااهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است* قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَیْرِ اَهْلِهِ کَمُقَلِّدِ الْخَنَازِیرِ الْجَوْهَرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ یعنی کسی که نااهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید و زر را به خنزیر پوشانید* و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث ثلثه اند

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص الا امیر او مامور او مختال

و در شرح شیخ عبد الحق رح مرقوم است که قص به معنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن و قاص واعظ را گویند آنحضرت صلی الله علیه و سلم می فرماید که وعظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که پند گوید مردم را تا پندپذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است یا مردی متکبر معجب که طالب ریاست و اتباع هوا و ریا می کند و تصدّر می جوید و مختال بجای متجم است و در روایات دیگر مختال بجای مُرائی نیز آمده است از حیاه و درین زجر است از وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت و مهربان تر برایشان و اگر خود نه گوید پیدا کند از میان علما کسی را که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور باشد و ازین جا استنباط می توان کرد که تصدّر بر سجادهٔ مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت ایشان جایز نبود چنانچه بعض متشیخه از اهل جهل و هوی می کنند

انتهى من الشرح ۞ اما این قدر دانستنی است که در شهری که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود نبود پس اگر جمیع علماء متقدمین و رؤساء معتبرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل وعظ دانند پس بالاتفاق او را اجازت وعظ گفتن و اذن پند دادن دهند پس البته برین تقدیر در حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری که امام جمعه نبود و نیز پادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مقرر کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و باتفاق خودها آنرا امام جمعه و عیدین نمایند پس شخص مرقوم شرعا امام خواهد شد و پس او نماز جمعه و عیدین درست خواهد بود ۞ و همین حکم است در باب تقریر قاضی بلکه نصب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیر المومنین عثمان رض محصور شده بودند و بسبب خوف باوائیان از خانهٔ خود بیرون آمدن نمیتوانستند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رض را افضل وقت خود دانسته در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است

قال الشافعي رح السلطان ليس بشرط لما روي ان عثمان رض حين كان محصورا صلى علي رض الجمعة بالناس ۞ قلنا يحتمل انه فعل

ذلك باذن عثمان رض ولو فعل بغير اذنه انما فعل لان الناس اجتمعوا عليه وعند ذلك يجوز لان الناس احتاجوا الى اقامة الفرض فاعتبر اجتماعهم * وايضا فى العالمكيرية ولو تعذر الاستيذان من الامام فاجتمع الناس علي رجل يصلي بهم الجمعة يجوز *

و گروه چهارم مانند گروه سیوم بجمیع امور مرقومه موصوف اند بالکه در بدو حال خودها از قسم گروه سیوم بودند اما بتدریج غلو و اقصا در دین و خصومت و عناد با اہل یقین روز بروز زیاده کرده بر فرقه سیوم سبقت بردند حتی که از دین و مذهب خودها بیرون افتاده مذهبی جدید حادث نمودند و احوال ایشان بالتفصیل در نسخه نظام الاسلام بیان کرده ام و نیز در خطبه رساله سبعه سیاره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * اما درینجا بملاحظه تفصیل گروهای مسلمانان که درین زمان متفرق شده اند اجمالا احوال ایشان نیز مرقوم می گردد که اکثر ایشان از اولاد اوباش و نسال ارذال اند که چندی در خدمت علما و شرفا بوده و کفش برداری و خدمتگذاری ایشان نموده آداب نشست و برخواست اندوخته و عادات ایشان و ہا بواب لباس و رفتار و گفتار وغیره آموخته لیاقت حرف شناسی و صلاحیت عبارت خوانی حاصل کردند * بعد ازان در صحبت قوم رافضیان یا در جماعت

گروه بد اعتقاد ان مدتی دراز بوده ترجمهٔ قرآن شریف و بعضی
نسخهای حدیث و چند رسالهٔ هندی در مسائل نماز و روزه خوانده خیال
ریاست و مشیخت در سر ایشان افتاده دم فضیلت و شرافت
زدند و بطمع حصول شرافت و درک ریاست و وعظ و نصیحت را
دام حصول آرزوی خود و وسیلهٔ سرمایهٔ معیشت خودها
ساختند * اما عیب خساست آبائی و عار رذالت قدمائی ایشان
مانع این آرزو می شد لهذا ایشان نیز مانند گروه سیوم افعال
شنیعهٔ پدران و اعمال قبیحهٔ قدیمان خود را مطلقا و عموما حرام
و بدعت سیئه و شرک و کفری گویند بلکه تکفیر آبا و اجداد خود می نمایند *
و همچنین بهوس تعلی و حرص تفوق طعن و توهین در اعمال علما
و تشنیع در اقوال سلف و تحسین افعال و تزئین خصال خودها
و تحقیر بزرگان دین و اهانت فضلاء شرع متین شروع کردند تا عوام
از ایشان بدگمان و بی اعتماد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند *
خلاصه آنکه پردهٔ حیا و حمیت و شرم و غیرت را از چشم خود
برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بغیر محابات هرچه
در فکر و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بر زبان می رانند *

بیت * باش بی فکر و پادشاهی کن * بی حیا باش و هرچه خواهی کن *

و علی ہذا القیاس در باب مسائل اعتقادیہ و احکام عملیہ بلا تامل
ہرچہ در گمان پریشان و خیال پر کلال ایشان می آید بی باکانہ
فتوی می دہند * و آخر الامر وقتی کہ کذب و جہالت و ضلالت
و بطالت ایشان در ہر امور خصوصا در احکام شرعیہ بر ہر کہ
و مہ ظاہر شدہ روز بروز ندامت بر ندامت می افزود و باران
ملامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شدہ
چنان تدبیر نمودند کہ معتقدان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و از
تمامی فضائل علما و شوند و ہرچہ ایشان تعلیم و تلقین کنند ہمان را
حق و صواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نہ کنند تا جہالت
و ضلالت ایشان ظاہر نگردد * پس اول ربقۂ تقلید از گردن خودہا
کشادہ طعن و تشنیع بر امر تقلید و توہین علمای مجتہدین و ابطال مذاہب
ایمۂ دین آغاز کردند تا آنکہ نوبت بہ تکفیر ایشان رسید * و کارہای
ایشان بانواع مختلفہ است * یکی از آنہا این است کہ وقتی کہ
کسی از طالب العلم ایشان از طریقۂ اینہا استفسار می نماید یا کسی در
مجلس سرداران اینہا در گرفت می کند و سخت می گیرد یا از قولی
از اقوال اینہا می پرسد پس انکار محض می کنند و می گویند کہ من حنفی
ام و سرداران اینہا می گویند کہ من نمی کنم و تعلیم ہم نمی کنم و چون

از ان مجالس بیرون می روند بدستور سابق افسانه می کنند *
و اگر در مجالس حنفیان بسببی بند می شوند و وقت نماز می رسد پس
منافقانه بطور حنفی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله
سبعهٔ سیاره بفضله تعالی مشروحا و مستوفیا مذکور خواهد شد * خلاصه
آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتماد ندارید که
خلاف قرآن و حدیث است و بعلماء مجتهدین و فضلاء متقدمین
اعتقاد نکنید که از رای خود ها گفته اند و می گویند بلکه هر چه از ترجمهٔ
قرآن و حدیث دریابید بلا تامل و بغیر تفکر عمل کنید * و این مضمون را
بانواع مختلفه و باوضاع متنوعه پیش عوام ساده لوحان ظاهر می
سازند که تفصیل آنها را دفتری شاید و طوماری باید * و رفته رفته در
امور دین آن قدر فتنه و فساد انگیخته اند که از تقریر افزون و از تحریر
بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سیئات اعمالهم
من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له * و در حقیقت
این گروه مظهر معجزهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اند که آن حضرت
در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا
خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن همه صفات
درین قوم درست و راست بی کم و کاست یافته می شود و بعینها

جز اینها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد در جلد رابع در باب ما جاء فی الکذابین الذین بین یدی الساعة مرقوم است

روی الطبرانی من عبد الله بن عمر رض انه قال والله لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لیکونن بین یدی الساعة الدجال وبین یدی الدجال کذابون ثلثون او اکثر قلنا ما آیاتهم قال ان یاتوکم بسنة لم تکونوا علیها لیغیروا بها سنتکم ودینکم فاذا رایتموهم فاجتنبوهم وعادوهم ترجمه از عبد الله بن عمر رض مروی است که گفت سوگند خدای تعالی است که هر آئینه بیشک شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که می فرماید که بیشک پیدا خواهد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک قوم دروغ گویان که شمار ایشان سی بلکه زیاده خواهند بود * پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که علامت های آن گروه کدام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید یعنی کاری نو را دین گفته وآنرا سنت نام نهاده شمار اتعلیم خواهند کرد و ترغیب آن خواهند نمود یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آوردید پس آن قوم سنت

دیگر ابتدا تعلیم و تحریص خواهند کرد تا سنتی که شما آنرا عمل می کردید آنرا تغیر دهند و آنرا بسنتی دیگر بدل کنند یعنی آن سنت را از شما ترک سازند و دین و مذہب شما را تغیر و تبدیل نمایند پس چون آن قوم را به بینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن دین دانید و از ایشان دشمنی دارید ٭ و این کتاب مجمع الزواید جامع است کتب احادیث معتبرۂ معتمده را که سوای صحاح ستہ است و چنانچہ جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است که آنرا صحاح ستہ می گویند ہم چنین مجمع الزواید جامع است کتابهای حدیث را که سوای صحاح ستہ است مانند بیہقی و طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزاز وغیر ایشان ٭ و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است ہر کرا خواہش مشاہدۂ آن باشد تشریف آورده معاینه کند ٭ و در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب والسنة مرقوم است عن ابي هريرة رض قال قال رسولُ الله صلى الله عليه وسلم يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ يَأْتُونَكُم مِنَ الأَحَادِيثِ مَا لَمْ تَسْمَعُوا أَنْتُم وَلَا آبَاؤُكُم فَإِيَّاكُم وَإِيَّاهُم لَا يُضِلُّونَكُم وَلَا يَفْتِنُونَكُم رواه مسلم در شرح شیخ عبد الحق دہلوی رح در شرح این حدیث

مرقوم است بعینها و را اینجا نقل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در
آخر زمان تلبیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند
که خود را به مکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا از اهل
نصیحت و صلاح نمایند تا در و غهای خود را ترویج دهند و مردم را
به مذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند * و می آرند پیش شما از
احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا *
و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز * پس دور دارید نفس خود را
از ایشان و دور دارید ایشان را از خود تا گمراه نه گردانند ایشان شما را
و در فتنه و بلا نیفگنند شما را * و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن
دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت با ایشان
خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند * مثنوی *
چون بسی ابلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نشاید داد دست
حرف درویشان بدزدد مرد دون * تا بخواند بر سلیمی آن فسون
زانکه صیاد آورد بانگ صفیر * تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر
کار مردان روشنی و گرمی است * کار دونان حیله و بی شرمی است
انتهی من الشرح المذکور بلفظه * گروه پنجم علمای دنداه

و فضلای شریعت شعار که حق جوئی و صدق گوئی شیوهٔ ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه پیروی نفس اماره روا نمی دارند و در باب فتوی و احکام بهیچ وجه منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود و یا رسوم آبای خود را در ان دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه با آن سنت وارد است و بانچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء امت اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آرند ٭ و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفَرَّقُ اُمَّتِی عَلٰی ثَلٰثٍ وَّسَبْعِیْنَ مِلَّةً کُلُّهُمْ فِی النَّارِ اِلَّا مِلَّةً وَّاحِدَةً قَالُوْا مَنْ هِیَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ مَا اَنَا عَلَیْهِ وَاَصْحَابِیْ وفی روایة وَهِیَ الْجَمَاعَةُ ترجمه جدا می شوند است من بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقاید همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل ملتی است که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل یک ملت مسمی بجماعت اند و این حدیث در مشکوة در

باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ است ✿ ودرین زمان این چنین گروه که شایان اهل سنت وجماعت وران متحقق باشد نهایت کم اند اگرچه درصورت ونام بغایت وبسیار اند وهرقدر که هستند اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد وکثرت ارباب فساد وبجهت انتشار فتنه وخلاف وشیوع هوای نفس واختلاف درزاویهٔ عزلت گوشه نشین ودر بادیهٔ خمول غربت گزین شده اند ودر اختلاط با ابنای زمان ودر وازهٔ ارتباط با اهل بطلان برروی خود بسته ودر گوشهٔ تنهائی وکنج یکتائی نشسته اند زیراچه در مشکوٰة در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است ✿

وعن ابي ثعلبة في قوله تعالى يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم فقال اما والله لقد سالت عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر حتى اذا رايت شحا مطاعا وهوى متبعا ودنيا موثرة واعجاب كل ذي راي برايه ورايت امرا لا بد لك منه فعليك بنفسك ودع امر العوام فان وراءكم ايام الصبر الحديث ودر شرح مرقوم در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعلبه که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی عليكم انفسكم الخ ✿

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را آگاه دارید از شرک و گناه و وقتی که شما راه راست یابید پس ضرر نمی کند شما را کسی که او گمراه شد * پس گفت آگاه باشید بخدا سوگند هر آئینه به تحقیق من پرسیده ام ازین آیت پیغمبر خدا را که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی منکر را * پس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی تو ای مخاطب صفت بخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود و به بینی هوا و خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت * و به بینی خوش داشتن و نیک پنداشتن هر صاحب رای و مذهبی رای و مذهب خود را و رجوع به علما نمودن و مفتی نفس خویش بودن * و به بینی امری را که چاره و جدائی نیست ترا از ان امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو بدان از صفات ذمیمه که اگر تو میان مردم در آئی و در ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع در ان بیفتی * و در بعضی روایت ولا بد لک منه یعنی نیست قدرت برای تو از ان امر پس برین تقدیر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی دیگر ان

گار عامهٔ خلق را وتعرض کمن بایشان وگوشه گیر ازایشان زیراکه
بدرستی در پیش شما در آخر زمان روزها است که دران
صبر باید کرد انتهی من الشرح المذکور ✿ خلاصه آنکه درین زمان
مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف ومتفرق شدند پس هرگاه
مردمان را شوق دریافت حکم رسمی از رسومات می گردد
وحاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا
از گروه دویمین یعنی پیرزادگان که درمیان مردمان بملازادگی و
وپیرزادگی موسوم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقا جواب
می دهند که هرچه پیران وبزرگان ما بطنا بعد بطن وظهرا عقب ظهر کرده
می آیند بی شبه آن درست است بلکه بدرجهٔ استحباب است
وعین صواب بلکه محل ثواب است ومنکر آن گمراه از حق بلکه کافر
مطلق است ✿ نعوذ بالله من افعالهم واقوالهم ✿ ووقتی که از گروه
سیوم یعنی نو مسلمانان که در پیشهٔ وعظ گوئی گرفتار و
بتفصیلات وعید ازاند سوال می کنند ایشان برعکس گروه دویمین
علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع گردن دراز کرده می گویند که حرام
و کفر وشرک است وفاعل این همه رسومات فاسق وفاجر ومجوز
آنها مشرک وکافر است نعوذ بالله من جرءتهم ومن عدم مبالاتهم

ومن ورائهم وعن شمائلهم * ووقتی که از گروه چهار مذکور
می‌پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس علما و مشایخ درآمده در دین
التباس می‌کنند و در شریعت رخنه می‌زنند و در مذهب فساد می‌اندازند
و در میان امت فتنه می‌انگیزند چنانچه گفته اند * بیت *
این قوم که در پناه ریش آمده اند * گرگ اند که در لباس میش آمده اند
او را سخنان فریب بازی و گفتگوهای ابله نوازی و کلام‌های
حیله بازی شنوانیده سایل را در دام تزویر خود انداخته و معتقد
خود ساخته می‌گویند که این همه سوالات و جوابات انتها ندارد
این همه را بگذارید و علم مختصر مفید بیاموزید که شما را هادی و مهدی
گرداند و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و وافی بود و
به دیگری محتاج نه گرداند و آن این است که ترجمهٔ قرآن و حدیث
بخوانید که همین دین است و ماورای آن اقوال شیاطین * و این
قدر علم در زمان یسیر و محنت قلیل حاصل خواهد شد پس هر چه
در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز هدایت نمایید
و آنچه در آنها نیابید پس شما در آن اختیار دارید هر چه موافق
خواهش و غرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت
شما نباشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولویان دنیاداران

های مخصوص نوکران انگریزان اعتقاد و بر کتب فقه اعتماد
نه کنید که سراسر کذب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است *
و تفصیل احوال قوم دجالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان فتنه و فساد
اینها در رساله سبعه سیاره مشرح و حالا مذکور خواهد شد انشاء الله
العزیز * و هرگاه که از گروه نجمیین یعنی علماء اهل سنت و جماعت
استفسار می کنند پس هرچه صواب و حق می باشد مفصلا
جواب می دهند و میگویند که هر رسمی که مخصوص به کفار است
بدعت سیئه و حرام است و هر رسمی که در ان شایبه عادت
کفار نباشد و بهیچ وجه خلل در دین نیفتد از و باله مسلمانان خود ها
اختراع کرده اند بدعت مباح است اما التزام آن بدعت
باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینیه شمارند پس
بدعت سیئه و حرام است * و هر رسمی که باعث امور مستحسنه باشد
و یا موید امور شرعیه باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
در رساله مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان
پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و
اهوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
اختلافات و منازعات دیدند و فتواهای مختلفه و احکام متنوعه شنیدند

در تیه حیرت سرگردان و در بادیهٔ وحشت پشیمان و پریشان
شدند و در باب تحقیق مسائل دینیه و استفسار دلائل یقینیه متحیر و
متردد گشتند * آخر الامر کسانیکه توفیق ازلی ایشان را سائق
و فلاح ابدی قائد سابق بود با خود ها اندیشیدند که مدارس مرجع علما
و معتمد فتاوی است خصوصا مدرسهٔ کلکته که بفضله تعالی از
قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علمای امصار
و بیشتر فضلای هر دیار درین مدرسه تربیت یافته منتشر شده اند *
و از انجاکه جماعت معتمد بها و معتمد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم
می دهند و فتوی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث
شریف که در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب و السنة مرقوم است
يَدُ اللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ یعنی الله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا
محفوظ میدارد پس در جوابهای استفتای ایشان خطا راه نمی یابد
لهذا تمامی علمای امصار و قری اعتماد کلی و اعتقاد قوی می دارند
بالجمله اتفاق افتاد که اگر درمیان علمای اطراف و فضلای
اکناف در مسئله از مسائل شرعیه اختلاف واقع میشود پس برای
رفع منازعات و فیصله خصومات فیمابین خود ها مدرسین مدرسهٔ
موصوفه را حکم می سازند و حکم ایشان درباره خود ها لازم می دانند

وکسی از اطاعت ایشان گردن نمی پیچد * و هرگاه که مردمان را بفتاوی وفرایض حاجت می افتد رجوع بمدرسین مدرسهٔ مذکوره می آرند و موافق کافهٔ افتای ایشان دعوای حقوق خودها می کنند و بمطابق آن باخودها مصالحه می نمایند و برحسب آن اموال و متروکات را تقسیم کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء متعصبین متکبرین و مردمان مفسدین فی الدین قبول نکنند هیچ خلل و نقصان نیاورد زیرا چه * بیت *
گر نه بیند بروز شپره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه گناه *
آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آوردند و گروه گروه برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بجهت تمیز میان حق و باطل بذات خودها و یا بارسال رسل و رسائل در مدرسه می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان صرف بسماعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خودها می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین دلیلی قاطع و برهانی ساطع باشد * لهذا طلبهٔ مدرسهٔ موصوفه و اهالی شهر که با این احقر العباد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و ساکنین اطراف و قاطنین اکناف که باو حسن ظن می داشتند مکلف برین امر

شد که مسائلی که درین دوره بسیار مختلف بین المسلمین
است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع و جدال در
آنها بیشتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع
شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نموده شود *
تا سایلان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مفتیان مجیبان نیز
از مشقت تفهیم هریک از سائلان خلاص شوند و کاتبان از محنت
فتوی نویسی سبکدوش گردند * و مخلصین فی الدین
بر جادهٔ مستقیمهٔ خودها برقرار مانند و از اضلال مضلین گمراه
نشوند و لغزش نخورند و از تشکیکات مفسدین در ورطهٔ شبه
و تردد نیفتند * و عالمان را دلائل و براهین بلا تعب تفحص و بدون
رنج و تعب تصفح بدست آید و سرمایهٔ احتجاج در وقت احتیاج و
دستاویز استدلال و الزام هنگام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدان
دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و اوهام و تزویرات آنها را
دور کنند * و جاهلان از گرداب تردد و تفکر و تشتت و تحیر بر آمده
بکرانهٔ تسکین قرار گیرند و از تیه حیرانی و از بادیهٔ سرگردانی نجات یافته
بمنزل اطمینان سکون یابند * و کسانیکه در چاه شبهات افتاده اند
بر آن رساله مطلع شده بحبل المتین یقین چنگ زده از آن قعر عمیق

بیرون آمده بشاهراه سلامت بسلامت رسند ⁂ و مردمانیکه
در ورطهٔ شکوکات منغمس شده اند بوسیلهٔ این صحیفه بزورق
نجات تشبث نموده از ان تهلکه خلاص شده بساحل هدایت فایز
شوند ⁂ اما این ذرهٔ بی مقدار عاجز خاکسار از انتصاب درین امر
عظیم و قیام بر این کار جسیم تقاعد می کرد و بسبب وجوه شتی
اقدام نمی نمود ⁂ منجملهٔ آنها یکی آن که بسبب کمی بضاعت علوم
و نقص لیاقت و فهوم خود را اهل تصنیف ندانستم ⁂ لهذا هر قدر که
مردمان مرا درین باب ترغیب و تشویق می کردند و خواهان کوائف
عوارف معارف این اصغر را دیده تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند
این کم مایه بواطن صحائف طوائف لطائف خود را نگریده زیاده تر
ندامت می کشید و این شعر بر حسب حال خود می دید ⁂ بیت ⁂
طاوس را بنقش و نگاریکه هست خلق ⁂ تحسین کنند و او خجل از زشت پای خویش ⁂
و منجملهٔ عوایق آنکه از زمان دیر باز و دهر دراز علماء مصنفین
متقدمین و فضلاء مولفین متاخرین قرناً بعد قرن اخوان الزمان
را تجربه نموده اجمالا حال خود و همعصران خود را بیان فرموده اند که
من صنف فقد استهدف یعنی کسیکه چیزی تصنیف کند پس نفس
خود را نشانهٔ طعن و هدف تشنیع مردمان سازد ⁂ پس وای صد وای

بر حال ابناء زمان که حسد و عداوت بمنزلهٔ ذاتی ایشان گردیده است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * و منجمله موانع آنکه بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حیرت زده گشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی رائی دیگر میزند ما بکدام کس اقتدا کنیم و چگونه دریابیم * مصراع * که کیست بر سر باطل و کیست بر سر حق * پس درین صورت تصنیف رساله فایدهٔ معتدبها ندارد * و منجمله آنکه درین زمان جهالت نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فهوم اصلا نمانده و رغبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عنقا گرفته * تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و فضلای دوران بران نهج گردیده است که اگر کسی مسئله در باب عبادات یا معاملات از ایشان می پرسد و حکم آن یاد ندارند پس بملاحظهٔ رفع عار و ننگ خود و بخوف هتک عزت و حرمت خود و بترس ضعف اعتقاد سائل و یا بوهم امر دیگر بلا توقف فی البدیهه هرچه در ذهن ایشان می گذرد جواب می دهند و اصلا پروای فتور دین و عذاب روز پسین نمی کنند نعوذ بالله من ذلک * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده است چنانچه در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم من افتی بغیر علم کان اثمہ علی من افتاہ یعنے
ہر کہ فتوی دادہ شد بی علم باشد گناہ او بر کسی کہ فتوی دادہ است
او را * و نیز در کتاب و باب مرقوم است الا ان شر الشر شرار
العلماء وان خیر الخیر خیار العلماء * آگاہ باشید کہ بدرستیکہ
بدترین بدان بدان علما اند و بدرستیکہ نیکوترین نیکان نیکان علما اند
زیراکہ علما متبوع اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
در خلق بیشتر سرایت می کند کہ از مردم دیگر * و نیز در کتاب
و باب مرقوم است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا
یقبض العلم انتزاعا ولکن یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم
یبق عالما یتخذ الناس رؤسا جہالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا و
اضلوا یعنے بدرستیکہ خدای تعالی نمی گیرد و باز نمی ستاند علم را کہ
باشد آنرا از بندگان و لیکن باز می گیرد علم را بمیرانیدن علما تا آنکہ
چون باقی نگذارد ہیچ عالمی را می گیرند مردم جاہلان را
سرداران قوم پس پرسیدہ می شوند و استفتا نمودہ می شوند پس فتوی
می دہند بی علم و دانش پس خود ہم گمراہ می شوند و ہم دیگران را گمراہ
می کنند * و من جملہ غدر ہا آنکہ در این جزو زمان حسد و حقد کہ اقبح
صفات و ارذل سمات است درمیان مسلمانان عموما شائع و ذائع

است دفیا بین علما و شرفا خصوصا تجار و سادی است که یکی دیگری را بنظر کینه می نگرد و پیوسته در صدد عیب او می گردد و عیب جوئی و سقط گوئی شعار و دثار خود ساخته و دگله گذاری و غیبت گوئی پرداخته اند چنانچه بعضی بزرگان تجربه کرده فرموده اند * بیت * ز ابنای دوران الحذر زینهار * بجز مهر دارد ز چشمی رفیق جائی اگر بود دنیائی دیگر * تا آنکه اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند و همه کس در افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیب بجان می کوشند و نقل مجلس می کنند چنانچه گفته اند * بیت *
صد نقش درست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت خطای همه را چشم بر آن است * شعر * وعین الرضا عن کل عیب کلیلة * ولکن عین السخط تبدی المساویا * و ابنای زمان آن قدر حسد و بغض که با این سفر بعجز و قصور و معترف بنقص و فتور داشته اند و می دارند با کسی کم تر داشته باشند * و هم چنین این احقر اصغر آن مقدار که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید دیگر کسی آن قدر نه آزموده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نعمت بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود تر گردد * بیت * زبد درونی ارباب روزگار مپرس *

گذشته ایم و زین کوچه از غبار نپرس * وصال تحقیقی و منعم حقیقی
درباره این نیازمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از
اقسام مختلفه و انواع متنوعه مبذول داشته و می دارد بلکه نعمای
دو جهان و آلای آشکارا و نهان سال بسال و ماه بماه و روز بروز و
ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزاید و رفع درجات
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیطۀ تقریر و بیان بیرون و از احاطۀ
تحریر و تبیان افزون است * اما درینجا غرض بیان اسباب حسد حاسدان
و بقصد آنکه نمایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب مشکوة
در جلد ثالث در کتاب اللباس مرقوم است براین معنی دال است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب ان یری اثر نعمته
علی عبده و در شرح شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله تعالی در شرح این
حدیث مسطور است بدرستیکه خدای تعالی دوست می دارد که
ببیند اثر نعمت انعام خود را بر بندۀ خود * یعنی چون عطا کند حضرت
حق سبحانه تعالی بندۀ از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود
اثر آن در احوال بنده بتحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن بی مبالغه
و اسراف در آن بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن تا مردم

بدانند و محتاجان بوی روی آرند نه بقصد تکبر ٭ و ازینجا معلوم
می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران
نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تعالی بر بندهٔ خود داده مثل علم و
فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در مصداق
مما رزقناهم ینفقون داخل شود انتهی من الشرح المرقوم ٭ و هم
به نیت آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی
از کفر چنانچه در مشکوة در جلد ثالث در باب عطیات کتاب
البیوع مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
فان من اثنی فقد شکر و من کتم فقد کفر یعنی کسی که ثنا کند منعم خود را
و ظاهر سازد عطای او را پس به تحقیق شکر کرد او را زیرا چه مدح
و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که پوشید احسان و انعام
کسی را پس بتحقیق کفران نعمت او کرد هکذا فی الشرح المرقوم ٭
بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این احوج العبید الی
فضل الله الوحید جاری و ساری داشته اجمالا ذکر کرده
می شود و آن این است که فضال ازلی و منعم ابدی این نیاز مند را
در سن هفده سالگی در سلک طلبهٔ مدرسهٔ کلکته انتظام
فرموده بعد پس دو سال در امتحان علوم منه اول بر جمیع طلبه

مدرسه سبقت داده انعام درجهٔ علیا با اضافهٔ مشاهرهٔ طبقهٔ اولی عطا فرموده است * و این اول بواعث حسد حاسدان و حقد کینه وران بوده * پستر او تعالی بفضل خود بعد سه سال بس ببنت سالگی بکار تدریس بعهدهٔ معاونت مدرسهٔ موصوفه ممتاز و سرفراز گردانید * و این اعظم اسباب حسد اقران و امثال و حقد همدرس و هم سال بوده است * الا من عصمه الله تعالی من هذه الذمیمة * فنجا من الغیبة والنمیمة * وقلیل ما هم * بعد ازان او جل شانه برحمت خود بعد سه سال بعهدهٔ مدرسی چهارم و هم چنین تدریجاً و تعرجاً تا بدرجهٔ مدرسی اول بعمر سی و چهار سال به مشاهرهٔ دو صد و پنجاه روپیه رسانید و بعد سه سال با ضافهٔ ماهیانه به سه صد روپیه سرافراز گردانید * وعلی هذا القیاس در زیادهٔ کثرت پسران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم مختلفه و غیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان بآنکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و رجای واثق از کرم و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعمل خود شرمنده را از فضل و رحم خود در دنیا بهر قسم از نعمتهای نامعدود خود ممتاز فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده با فضال نامحدود خود سرفراز گرداند

وچنانچہ او را در دنیا باسم محمد وجیہ موسوم و مشہور گردانیدہ در عقبی نیز بفضل وکرم خود بہ مسمی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید *
بتوسل رسولنا و رسول الثقلین وسیلتنا فی الدارین وشفیعنا فی الکونین علیہ افضل الصلوات واکمل التحیات واجمل التسلیمات وعلی آلہ الطاہرین واصحابہ الراشدین اجمعین الی یوم الدین
خلاصہ آنکہ بہ جہت این ہمہ تعذرات بتالیف رسالہ اقدام نمی نمودم اما ہرگاہ دیدم کہ کسی از علما و ارباب بتابیع احکام اہتمام نمی کند و برای دفع فساد دین و رفع جدال بین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر متوکلا علی اللہ المنان ومستعینا باللہ المستعان * ومتمثلا لامر اللہ الرحمان کہ ارشاد فرمودہ است اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ یعنے ای کسانیکہ ایمان آوردہ اید خرج کنید برای خدا از چیزہائیکہ رزق دادہ ام شمارا * و این شامل است ہمہ مرزوقات را از مال و اسباب وعلم وہنر وغیرہ * ومتبعا لامر سیدنا رسولنا شفیعنا ومنتہیا عن نہیہ وقہرہ علیہ افضل الصلوات واکمل التحیات کہ در مشکوۃ در کتاب العلم مرقوم است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ عَلِمَہٗ ثُمَّ کَتَمَہٗ اُلْجِمَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ یعنے کسی کہ پرسیدہ شد از علمی کہ می داند آنرا پس تر پوشید او آن

علم را الگام کرده می شود در دهن او از آتش دوزخ اگر عالمی باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و مانع صحیح از ان نباشد و از جهت بخل و یا عدم اعتنا بعلم دین بود انتهی من الشرح المرقوم ❀ و طامعالو علمه تعالی چنانچه در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة صدقة جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعوله ❀ در شرح مرقوم مسطور است که چون می میرد آدمی بریده می شود ازو یعنی ثواب او از هر عملی که می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن مگر از سه عمل ❀ یکی صدقه روان که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلهای خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن ❀ دوم علمی که نفع گرفته می شود با آن بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و انتساخ نیز ❀ سیوم فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از موت او انتهی من الشرح ❀ در عین وقت تفرق بال و تشتت حال و حالت کلال و صفت ملال و کثرت علایق و وفور عوائق و هجوم خلایق کمر همت بمیان جان بسته برای تحقیق مسائل که در میان مردمان اختلاف تمام داشته در کتب معتد او معتمده

نظر کردم و امعان نمودم پس بفضل او تعالی انچه قول صحیح و حق صریح یافتم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن و حدیث و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفح خود دریافتم در بر آوردم ثبت نمودم * و جوابهای شبهات و دفعهای شکوکات انچه از فیضان او تعالی در ذهن قاصر و عقل فاتر خود درک نمودم بصورت سوال و جواب تحریر نمودم * و منجمله آن مسائل مسئلۂ نذر لغیر الله است که اولا مولانا عبد العزیز رحمه الله تعالی آنرا مشهور کردند پستر جناب حضرت سید احمد شهید قدس سره آنرا رواج دادند * بعده علمائیکه باآن هر دو جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکه اباعن جد بنذور اولیا عادی بودند و آنرا وسیلهٔ قضای حاجات خود ها می پنداشتند انکار کردند بلکه دلائل جواز آن برحسب زعم خود ها پیش آوردند * لهذا درمیان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار دران واقع شده خصوصا مسئلۂ نذر جانور بنام غیر خدای تعالی که اکثر عوام و بعضی خواص نیز دران گرفتار اند * و باعث منازعات و موجب مخاصمات دران چند چیز است * اول آنکه از قدیم الایام درمیان انام از خواص و عوام معمول و مروج است که در بارهٔ شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

ند ابنام بزرگان نذر می کنند و آنرا وسیلهٔ انجاح مرام خود می پندارند
علی الخصوص پیرزادگان که بنام پیران خود جانوران را خود
نذر می کنند و مریدان خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان
مذکور شد * دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمهٔ
ما اهل به لغیر الله استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر
متداوله معتمده مثل بیضاوی و حسینی وغیره قید عند الذبح آورده
ازین سبب اکثر تابعین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری
است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حالانکه احدی
از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
گفته ذبح می کنند * تا آنکه شاه احمد عرف ملا جیون در ورطهٔ این شبهه
افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانوریکه بنام اولیا نذر
می کنند حلال است * و رفع شبهه مرقومه در آخر این رساله بفضله
تعالی باحسن وجوه مذکور خواهد شد * سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
همین وجه جاری است که اول بنام بزرگی نذر می کنند اما وقت
ذبح برحسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند
پس اکثر قاصرین بملاحظهٔ تسمیه عند الذبح حلّ آن منذور را
زعم می کنند * لهذا مسئله مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق بکردم پس انچه او تعالی از فضل و کرم خود قول ظاهر و
روشن و حق و باهر و مبرهن در نظر این نیازمند الهی وا نموده بر نگاشتم *
و دلائل آن از ادلهٔ اربعهٔ شرعیه انچه در قلب این منیب فیضان
نموده ترقیم کردم * و شبهاتی که مردمان را خطور می کند نقل کرده جواب
آن هرچه او تعالی درصدر این راجی القا فرموده ثبت نمودم * و بعضی
دلائل که بمقامات متعدده مناسبت داشت برای تسهیل طالبان
آن دلیل را برحسب اقتضای مقام مکرراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و
لاحق کمتر کردم * و این رساله را دفع الشرور عن مسائل النذور
نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تبصره باشد و برای غافلان
تهدید و تنذیر بود * و برای اهل معرفت و فضیلت دستاویز محکم
و سند مستحکم بدست آید * و برای منکران و سرکشان حجت قاطع
و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دین الهی هدیه و بجهت
عزیزان حال و آینده اولی ذخیره گردد * و برای دعای خیر در حق
این نیازمند از مستفیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و بجهت
نجات و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی
وسیله شود * و حاشا و کلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
اعتبار عادت آبای و پیران خود یا ملاحظه مخالفت یا مخالفان

خود یا لحاظ آرایش سخن خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود ترک نکردم * و نیز چنانچه عادات اکثر ابنای زمان است که در واقعات و حوادثات اولا حکمی بر حسب خواهش و بر طبق غرض خود اختراع می نمایند بعده در کتب شرعیه تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود ایشان صراحةً یا کنایةً بر آید و بهر وجهی که ممکن باشد از روی تاویل یا از راه احتمال و یا قول ضعیف و یا روایت شاذه دلیلی بدست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند و عوام را در دام مکر و فریب خود می اندازند نعوذ بالله منها که این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم اهالی بطلان است بلکه خود را خالی الذهن گردانیده حکم حادثهٔ مرقومه را در کتب شرعیه تفحص کردم پس آنچه از فضل او تعالی قول صحیح و حق صریح دریافتم در این رساله درج نمودم وکفی بالله شهیدا

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظیم * وما توفیقي الا بالله العلیم * وهو حسبي ونعم الوکیل * ونعم المولی ونعم النصیر ونعم الکفیل * وها انا اشرع فی المرام * مستعینا بالله العلام * ومتوکلا علی ذي الجلال والاکرام * ومتوسلا بالنبي خیر الانام * علیه وعلی آله الصلوة والسلام * بدانکه جانوری که از قسم چارپایه باشد مانند

بز و گوسپند و گاو و مانند آن و یا از جنس پرنده بود چنانچه ماکیان،
و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدای تعالی مقرر ساختن و بنام
آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان،
داشتم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواه روح
طیب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سدّو
و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر
و یا بملاحظهٔ تقرب باو و یا بامید خوشنودی او یا بقصد چاپلوسی
و خوشامد او و یا بلحاظ دفع رنجش او و یا بارادهٔ دفع شرّ او و یا
بغرض دفع آفت و بلا از مکانیکه در ان وهم آن باشد و
امثال آنها * بعده آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگرچه وقت
ذبح نام مبارک خدای تعالی بر زبان رانند * و یا آنرا سر دادن
و وا گذاشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بی سرمی دهند و هیچ
وجه انتفاع از ان جائز نمی دارند * و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
داشته و جمیع وجوه ایذا و تکلیف از وی برداشته پرورش نمودن تا آنکه
بمیرد * و یا بلا تعیین جانوری اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در
زبان هندی آنرا منت کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان
حاجت من بر آید پس گوسپندی را بنام فلان بزرگ

خواہم داد بعدہ جانوری را بر حسب نذر سابق بقصد ادای آن خرید نماید و مقصود ازین نذر آن دارد که در صورت نذر کردن جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود شدہ حاجت او را ازو اخواہد کرد * و یا بعد حصول حاجت جانوری را بہ نیت مطابقہ خریدن و بعد ازان یکی ازین طریق سہ گانہ مذکورہ بجا آوردن یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن * و این ہمہ کہ مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدای تعالی بہ نیت مرقومہ بود * و دیگر آن صورت است کہ از سابق جانوری را بنام غیر خدای تعالی نام زد نہ کند بلکہ جانوری را ذبح نمایند برای غیر خدا بیکی از نیتہای مرقومہ * و یا نزدیک قبر بزرگی و یا نزد آستانۂ کسی و یا نزد قبری بلا نیت کہ بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام بارۂ حضرت امام حسین رض و غیرہ یا نزد موضعی کہ بزرگی دران جا اقامت داشتہ یا چلہ کشیدہ باشد یا در موضع دیگر کہ بوجہ من الوجوہ شرافت داشتہ باشد خواہ در واقع خواہ در زعم ناذر * و در جمیع صورتہای مرقومہ نیتی از نیتہای مذکورہ در وقت ذبح متحقق شدہ باشد اگرچہ از زبان نام بزرگ او تعالی بجا آنند * و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا ہنگام روانہ شدن کسی

بہ سفر و یا بوقت عروس آوردن بخانہ و مانند نہادہ نیت دفع آفت و بلا از آنہا و بقصد دفع شر جن و دیو از آنہا * خلاصہ این ہمہ آن است کہ جانوری را برای خدا تعالی نام زدہ کردن و برای او تعالی ذبح نہ کردن بلکہ برای غیر خدا تعالی مقرر کردن و یا برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکہ از نام زد کردن جانوری برای غیر خدا تعالی مقصود آن باشد کہ جان آن جانور را بنام آن غیر معین کردن و برای او دادن و ہم چنین از ذبح کردن جانوری برای غیر خدای تعالی مقصود آن باشد کہ کشتن او و خون ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود و لذات نباشد بلکہ بہ نیت ذبح بود پس این ہمہ صورتہا حرام شدید و آن جانور نیز حرام مانند مردہ است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال مجتہدین ثابت است * اما دلیل از قرآن شریف این است در سورۂ بقرہ اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِیْرِ وَمَا اُھِلَّ بِہٖ لِغَیْرِ اللّٰہِ جز این نیست کہ حرام گردانید خدا تعالی بر شما مردہ و خون و گوشت خنزیر و چیزیکہ آواز برداشتہ شود برای غیر خدا بدان چیز یعنی بہ نیت تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری آواز دادہ شود کہ این جانور برای فلان کس است خواہ وقت ذبح و خواہ

قربان آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح * وعلت حرمت آن تقرب و تعظیم غیر خدا است بجان آن جانور چنانچه آینده مفصلا مذکور خواهد شد * و وجه تمسک باین آیت آنست که اهلال در اصل لغت بمعنی بلند کردن آواز است بعد ازان در مطلق آواز استعمال یافت بلند باشد یا پست لما فی القاموس اهل الرجل صاح واهتهل الصبي رفع صوته بالبكاء كاهل وكذ لكل متكلم رفع صوته او خفض * وفي الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبية واهل بالتسمية علي الذ بيحة وقوله تعالى وما اهل به لغير الله اى نودى عليه بغير اسم الله واصله رفع الصوت * وفى الصحاح كذلك بعين هذه العبارة وفى شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته عند النظر الى الهلال وغيره وقوله تعالى وما اهل به لغير الله اي ذكر عليه اسم غير الله * وفي تاج المصادر الاهلال آواز برداشتن وما اهل به لغير الله اي نودي عليه بغير اسم الله وفى كنز اللغات اهلال آواز برداشتن و نام چیزی برداشتن * اما مفسرین در تفسیر قوله تعالى وما اهل به لغير الله اختلاف کرده اند بعضی معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی ما ذكر عليه اسم غير الله و بعضی معنی مجازی اراده نموده گفته اند یعنی

ماذبح لغیراللہ چنانچہ امام محی السنۃ بغوی در معالم التنزیل
ہردو قول را نقل کردہ حیث قال وما اہل بہ لغیر اللہ ای ذبح
للاصنام والطواغیت واصل الاہلال رفع الصوت وکانوا اذا ذبحوا
لآلہتہم یرفعون بذکرہا فجری ذلک من امرہم حتی قیل لکل ذابح
وان لم یجہر بالتسمیۃ مہل وقال الربیع وغیرہ ماذکر علیہ اسم
غیراللہ * وفی التفسیر الکبیر لمولانا فخرالدین الرازی وما اہل
بہ لغیر اللہ قال الاصمعی اصلہ رفع الصوت فکل رافع صوتہ
مہل ثم قیل للمحرم مہل لرفعہ الصوت بالتلبیۃ * والذابح مہل
لان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتہم
بذکرہا فمعنی قولہ تعالی وما اہل بہ لغیر اللہ ماذبح للاصنام وہو
قول مجاہد وضحاک * وقال ربیع ابن انس وربیع ابن زید یعنی
ماذکر علیہ غیر اسم اللہ وہذا القول اولی لانہ اشد مطابقۃ
للفظ قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحۃ وقصد بذبحہا التقرب
الی غیراللہ صار مرتد او ذبیحتہ ذبیحۃ مرتد انتہی بلفظہ * وفی تفسیر
الحاکم قولہ تعالی وما اہل بہ لغیراللہ قیل ذکر علیہ غیراسم اللہ ہذا عن
الربیع وابن زید وجماعۃ وقیل ماذبح لغیراللہ ہذا عن قتادۃ ومجاہد
الی قولہ ولاشبہۃ ان المراد مایظہر من اسم غیراللہ علی الذبیحۃ

ؤ انه يحرم واختلفوا فيمن ذبح لغير الله بالقلب ولا يظهر ذلك فمنهم من يحرم وهو الاولى * وفي تفسير الكشاف اهل به لغير الله اي رفع به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى انتهى *
وفي تفسير الحداد في سورة المائدة وما اهل لغير الله به اي وحرم عليكم ما ذكر عليه عند الذبح اسم غير الله وذلك انهم كانوا يذبحون لاصنامهم يتقربون بذبحها اليها فحرم الله كل ذبيحة يتقرب بذبحها الى غير الله تعالى عند الذبح و هرگاه از کتب لغت و تفاسیر ظاهر و باهر شد که معنی حقیقی اهلال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر قول او تعالی و ما اهل معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی انچه نام غیر خدا بر و ذکر کرده شود راجح خواهد شد بچند وجوه * وجه اول آنکه در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است که اصل در کلام حقیقت است یعنی تا وقتی که عمل به معنی حقیقی لفظی ممکن و متصور باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نکرده خواهد شد و پر ظاهر است که در آیهٔ کریمه اخذ معنی حقیقی بهیچ وجه متعذر نیست * وجه دوم آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضرور است و در اینجا هیچ قرینه برای رجحان معنی ذبح نیست * وجه سیوم آنکه اکثر علماء معتمدین از اهل لغت اولا معنی حقیقی اهلال ذکر کرده تفسیر آیهٔ مرقومه

* بین گونه نموده اند که ما ذبح علیه اسم غیر الله چنانچه از صحاح و صراح و شمس العلوم و تاج المصادر نقل کرده ام * پس صاف ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم استعمالات الفاظ قرآنیه اند آیهٔ و ما اهل به در معنی حقیقی خودش مستعمل است یعنی چیزیکه نام غیر خدا بر وی ذکر کرده شود مراد است * وجه چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا فخر الدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند وهذا القول اولی لانه اشد مطابقة للفظ * ترجمهٔ این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله مناسب تر است زیرا چه این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت می دارد چرا که اگر بمعنی ما ذبح می بود پس همین قدر کفایت می کرد که ما اهل لغیر الله و بلفظ به حاجت نداشت بلکه زائد می شد و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته و لا شبهة ان المراد ما یظهر من اسم غیر الله * و زمخشری در تفسیر کشاف آورده ما اهل به لغیر الله ای رفع الصوت للصنم و ذلک قول الجاهلیة باسم اللات والعزی * و نیز خاتم المحققین آخر المدققین زبدة المتقدمین عمدة المتاخرین مولانا شاه عبد العزیز مرحوم و مغفور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیهٔ

کریمہ فرمودہ اند آن جانور کہ آواز برداشتہ شد و شہرت زادہ شد درحق آن جانور کہ لغیر اللہ یعنے برای غیر خدا ست ٭ و نیز از تعایل صاحب ہدایہ صاف ظاہر است کہ از اہلال معنی آواز برداشتن ارادہ داشتہ حیث قال بان یقول باسم اللہ واسم فلان فتحرم الذبیحۃ لانہ اہل بہ لغیر اللہ ٭ و نیز از تعایل قاضیخان کہ در فتاوای خود آوردہ مفہوم می شود حیث ذکروذ بیحۃ المجوسی والنصاری حلال الا ان یسمع من نصرانی انہ سمی علیہ المسیح لانہ اہل بہ لغیر اللہ ٭ و دریں مقام اگر در خاطر احدی خلجان کند کہ از تعایل کتب فقہ چنانچہ منقول شد و نیز از کتب تفاسیر معتداولہ مانند بیضاوی و حسینی و حدادی کہ قید عند الذبح مرقوم است متبادر می شود کہ ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحہ بر آن تقدیر است کہ وقت ذبح باشد و الا نہ پس باید کہ سراسیمگی نہ کند کہ آیندہ بفضلہ تعالی دفع این شبہ بتوضیح تام و تنقیح تمام خواہد آمد ٭ و اگر کسی گوید کہ لفظ اہلال اگرچہ برای مطلق آواز برداشتن موضوع است اما در معنی ذبح مستعمل و مشہور است چنانچہ از تفسیر معالم مذکور شد کہ حتی قیل لکل ذابح مہل وان لم یجہر بالتسمیۃ و نیز در تفسیر جلالین معنی ذبح اختیار نمودہ است ٭ ہم قاعدہ اصولیہ است کہ

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی مجازی او اولی است * جوابش بدو وجه است اول آنکه معروف و مشهور شدن لفظ اهلال در معنی ذبح یعنی زیاده مستعمل شدن لفظ اهلال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر ظاهر می شود که لفظ اهلال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتی استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بر ان دال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیراچه لفظ قیل بر این معنی مشعر است * و اختیار کردن مصنف جلالین و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد زیراچه در بسیار کتب تفاسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد * و نیز در بیضاوی و حسینی و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * مصراع

حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء * جواب دوم آنکه بعد فرض شهرت و تعارف لفظ اهلال در معنی ذبح پس باید دانست که قاعدهٔ اصولیه بر این نهج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مہجور نباشد اما مستعمل کم باشد و بہ نسبت معنی حقیقی در
معنی مجازی زیادہ مستعمل بود و متعارف و مشہور و دران باشد پس
درین صورت نزد امام اعظم رح معنی حقیقی اولیٰ است و نزد
صاحبین معنی مجازی اولیٰ چنانچہ در توضیح مرقوم است اذا کانت
الحقیقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند ابی حنیفة رح المعنی
الحقیقی اولیٰ وعند ہما المجاز اولیٰ وماخوذ و معمول قول امام
است چنانچہ در تلویح تلمیح بآن نمودہ است ان الحقیقة
اذا کانت مہجورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم یصر المجاز
متعارفا فالعمل بالحقیقة اتفاقا وان صار متعارفا فعندہ العبرة
بالحقیقة لان الاصل لا یترک الا بالضرورة وعندہما العبرة بالمجاز
لان المرجوح فی مقابلة الراجح ساقط بمنزلة المہجورة فیترک
ضرورة ٭ وجوابہ ان غلبة استعمال المجاز لا یجعل الحقیقة مرجوحة
لان العلة لا تترجح بالزیادة من جنسہا فیکون الاستعمال فی محل
التعارض انتہیٰ من التلویح ٭ وبسیار مسائل فقہیہ مبنی بر قاعدہ
امام است چنانچہ کتب فقہیہ مملو ازان است ٭ وجہ چہارم آنکہ
لفظ وما اہل بہ لغیر اللہ در چہار مقام از قرآن مجید واقع است
اول در جزو دوم در رکوع بنجم از سورہ بقرہ انما حرم علیکم

المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله یعنے جز این نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما مردار را و خون روان را و گوشت خوک را و حرام کرد آنچه آواز برداشته شود بهاو برای تعظیم غیر خدا ۞ دوم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سورهٔ انعام قل لا اجد فی ما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به یعنے بگو ای پیغمبر که نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است بسوی من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را مگر آنکه باشد آن چیز مردار یا خون روان یا گوشت خوک پس بدرستیکه او پلید است یا باشد فسق و آن جانوری است که آواز برداشته شده است برای تعظیم غیر خدا بآن جانور ۞ سیم در جزو چهاردهم در رکوع بست و یکم در سورهٔ نحل انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به و جز این نیست که خدای تعالی حرام کرده بر شما مردار را و خون روان را و گوشت خوک را و آنچه آواز بر آورده شد از برای تعظیم غیر خدای تعالی بآن چیز ۞ چهارم در جزو ششم در رکوع پنجم در سورهٔ مائده حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به

وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ حرام کرده شده است بر شما مردار و خون روان و گوشت خوک و انچه آواز بر آورده شود برای غیر خدای تعالی بآن چیز و دیگر حرام کرده شده است بر شما انچه بفشردن گلو مرده باشد و انچه بچوب و سنگ زده شده مرده باشد و انچه از بلندی افتاده بمیرد و انچه از جانوری دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و انچه درنده او را خورده مرده باشد و چیزی از و باقی مانده * مگر آنچه دریابید شما از ینها ذبح او را در حالیکه در و چیزی حیات باشد * و دیگر حرام کرده شده است آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منصوب بود بر حوالی بیت الله که اهل جاهلیت تعظیم آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و برابن تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است انچه برای بت بکشند هکذا فی الحسینی * فی القاموس نصب بضمتین کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت حول البیت تنصب فیهل علیها و یذبح لغیر الله * وفی الصراح نصب بت و آنچه برپای کنند بجهت پرستش * وفی البیضاوی النصب واحد الانصاب وهی احجار کانت حول البیت یذبحون علیها

ویعدون ذلک قربة وقیل هي الاصنام وعلی بمعنی اللام ٭ وفی التفسیر الکبیر ما ذبح علی النصب فیه وجهان احدهما ما ذبح علی اعتقاد تعظیم النصب والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلی یتعاقبان

پس از کتب لغات وتفاسیر ظاہر شد کہ حاصل معنی ما ذبح علی النصب چیزیکہ بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کردہ شود پس درینصورت اگر مراد از ما اہل بہ لغیر اللہ ہم ما ذبح لغیر اللہ باشد مضمون ہردو کلام واحد خواہد شد ٭ واگرچہ در ظاہر لفظ غیر عام است و لفظ نصب خاص اما بلاحظہ غرض واصل مقصود ہردو مساوی است پس دریاب چنانکہ از بی فائدہ وتطویل لاطائل لازم می آید واین خلاف بلاغت است کما ہو مصرح فی کتب البیان ودیگر آنکہ بر آن تقدیر اتحاد معطوف علیہ ومعطوف لازم می آید وحال آنکہ عطف مقتضی مغایرت است کماہو مذکور فی کتب اللغة والنحو والاصول ٭ پس معلوم شد کہ ما اہل بہ لغیر اللہ در معنی ما ذبح لغیر اللہ مستعمل نیست پس بالضرورة ثابت شد کہ بہ معنی ما ودي علیہ اسم غیر اللہ است وانکار آن یا از جہالت است ویا از غوایت نعوذ باللہ منہما ٭ اکنون حقیقت حال ہردو آیت را باید دانست کہ فرق درمیان ہردو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیرا چه حاصل لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خدا معین نموده شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را سر کنند و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است ازانکه وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف او تعالی زیرا چه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل مطلق * وحاصل لفظ ثانی آنکه جانوریکه برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود حرام است برابراست که نام آن غیر خواه قبل ذبح خواه وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلا بر زبان آورده نه شود بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود زیرا چه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق * و ماده اجتماع صورتین هر دو اینست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم او معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند * و ماده افتراق باین وجه که اول یافته شود بدون ثانی آنست که جانوری را بنام غیر خدا بملاحظه تعظیم او مخصوص کرده واگذارند اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه هندوان گاوان را بنام بتان وغیرآنها نامزد کرده سر می کنند و می گذارند و تصرف

وران بوجه من الوجوه جایز نمی دارند پس آیت اولی خاص است
درحق نذر کردن برای غیر خدا و عام است درحق ذبح ❀ و ماده
افتراق دیگر باین وجه که صورت ثانیه یافته شود بدون اولی
آنست که جانوری را به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن
غیر بر آن جانور بر زبان اصلا نآرند ❀ پس این آیت خاص
است درحق ذبح جانوری و عام است درحق نذر کردن ❀
پس از کتب احمت معتمده و تفاسیر معتبره صاف ظاهر شد
که جانوری که بر و نام غیر خدا ذکر کرده شود و بنام او نامزد
نموده آید بعده به نیت تقرب به سوی او یا بنظر تعظیم یا بلحاظ
خوشنودی یا بامید جلب نفع یا بتوقع دفع ضرر از آن غیر
ذبح کرده شود حرام است ❀ و خلاصه این مقام آنکه جانوری
که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که
باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولیی یا خبیثی یا جنی یا بتی
یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا که
این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات
هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است ❀ اما
این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما تعظیمیکه از قبیل عبادت است پس برای غیر خدا هر که باشد حرام مطلق بلکه کفر است * لهذا فرق درمیان تعظیم و عبادت دانستن ضرور است تا یکی بدیگری خلط نه گردد و آن این است که تعظیم عبارت از قول یا فعل که دلالت بر بزرگ داشتن کسی کند و عبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن برای او سبحانه و هم چنین ذبح کردن برای تعظیم او عزوجل عبادت است چنانچه در تضحیه و عقیقه و امثال آنها * پس بدانکه نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت مردمان این زمان بر سه نوع جاری و معتاد است * اول آنکه جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و باو شهرت داده سر کنند و بوجهی استعمال آن و بنهجی انتفاع ازان روا ندارند چنانچه هنودان گاو نر را بنام بتان و غیر آنها سر میدهند * دوم آنکه وقت ذبح نام غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبل ذبح بنام آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت درمیان کافران و مشرکان شائع و ذائع است * سوم آنکه اولا بنام غیر خدا

بیکی از نیت های مرقومه منسوب و معین کنند اما وقت ذبح
برحسب عادت خود نام خدای تعالی بر زبان رانند اما در دل
شرک منزل ایشان نیت سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
و مستمر و متمکن باشد * و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند * و این هرسه قسم
حرام است زیرا که آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
سه گانه مرقوم را و مطلق است از هریک از انها و مخصوص و مقید
بصورتی نیست * و حمل بعموم نصوص و اطلاق دلائل ما دامیکه دلیل
تخصیص و تقیید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجري علی اطلاقه
و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتناوله قطعا * یعنی حکم لفظ مطلق
آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
می شود تمامی چیزها که در آن داخل است * پس ثابت شد که
صورت ثالثه که در میان عوام مسلمانان مروج است
در آیه کریمه ما اهل به لغیر الله داخل است بدانکه
معنی آن ما نودي علیه اسم غیر الله که فته شود یا ذبح لغیر الله
کفته شود کما لا یخفی * بلکه در آیه ثانیه اعني ما ذبح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارة النص گفته شود یا از دلالة النص اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان هر دو آیت ظاهر شد * پس بدانکه در صورت ثانیه یعنی اگر در وقت ذبح نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن متقرر خواهد گشت و مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت از ان و ثبوت حل در ان مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به چیزی دیگر متبدل گردد مثل آنکه در نمکستان افتاده نمک شود پس البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد * و در صورت ثالثه یعنی اگر پیش از ذبح نام غیر خدا بتقرب او بر جانوری ذکر کرده شود آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین طور که مالکش از اراده سابقه بر گردد و نیت ناشیه را از دل خودش دور کند و به نام خدای تعالی به نیت تقرب او سبحانه ذبح کند تا البته حلال خواهد شد * و خلاصه این مقام آنکه جانوری که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیثی یا جنی و یا بتی به یکی از نیتهای مرقومه معین کنند و آواز بر آورند که این جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای او ست بعد از ان بهمان نیت ذبح کنند پس گوشت آن جانور حرام است اگرچه در ظاهر نام

او تعالی بزرگان رانند * زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب
بآن غیر گشت و منذور برای او گردید و خبث و حرمت درو پیدا
شد پس مجرد ذکر نام خدا در حل این ذبیحه فائده ندارد
چنانچه دلائل آن از کتب متعدده خواهد آمد * آری ذکر نام
خدا بر آن جانور وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قول سابق
و نیت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب غیر خدا و تعظیم و خوشنودی
آن از دل دور کند و بعد از آن آنرا برای خدا بدارد یا برای ضیافت
و دعوت یا برای اکل خود مقرر کند و یا آنرا بدیگری تملیک نماید و امثال
آنها هانا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت *
پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که شیره
انگور بود و اسکار او را عارض نشده بود حلال بود و هرگاه که
اسکار او را لاحق شد حرام گشت پستر وقتی که او را سرکه ساختند
باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید * همچنین آن جانور بذات
خود حلال بود و هرگاه نذر بنام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت
و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید * اگر
کسی گوید که بجانوریکه برای غیر خدا نام زد کرده شود اگر حرام گردد
پس لازم می آید که جانوری که باراده ضیافت احدی و یا بقصد تملیک

برای کسی و امثال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند نیز حرام گردد * جوابش آنست که صرف معین کردن جانوری را برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از مجرد ذکر کردن آنکه این جانور برای فلان است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای مهمان و یا برای دیگری یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه وقتیکه جانوری را برای کسی ذبح کنند و صرف اراقت خون او یعنی کشتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب باشد بیشک حرام است * و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین کنند و صرف جان آن جانور منظور نظر باشد و تعظیم آنکس و تقریب او بجان آن جانور مرکوز خاطر بود پس البته حرام می شود * و این معنی از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصاص موضوع است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبح علی النصب است مستنبط است * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت کسی یا بقصد تملیک او و امثال آن بنام کسی نام زد کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت احدی

یا بہ جہت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد
و این چنین نباید فہمید کہ آن جانور بمجرد ذکر نام غیر خدا پرد
مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن بہیچ وجہ متصور نیست
نعوذ باللہ من ہذہ الاوہام فانہا انما تنشأ من سوء الافہام
بلکہ وقتیکہ نام غیر خدا بہ نیت مذکورہ مذکور شود البتہ آن جانور حرام
می گردد بشرطیکہ این ارادہ و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
باشد * چنانچہ تفصیل آن بفضلہ تعالی خواہد آمد * اما در صورتیکہ بنام
خدای تعالی شہرت دہند و باسم مبارکش نام زد کنند و ازان
رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند کہ اللہ تعالی از فضل
خود ہر ثوابیکہ از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بروح
فلان برساند پس بلاشبہہ از روی قاعدۂ اہل سنت و جماعت
درست است چنانچہ دلائل آن بفضلہ تعالی مفصلا خواہد آمد *
و حاصل آنہمہ آنکہ اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین ارادہ
کہ از ذبح آن جانور خون ریزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
و گوشت آن بالذات قصد نکنند بلکہ بہ تبعیت ذبح باشد و ہم چنین از
فائدۂ آن شخص بجز از تعظیم و تقریب او چیزی دیگر مثل خورانیدن گوشت
آن بہ شخص مذکور یا ایصال ثواب آن برای او ملحوظ ندارند پس درین

صورت آن ذبیحه حرام است وتفصیل آن درین رساله از کتب معتمده بفضله تعالی خواهد آمد فی تفسیر عبد الصمد وذکر الامام ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان ملکا نا لودخل بلدا فذبح الناس الذبائح تقربا الیه بذبحها واراقة دمها لم یحل تناول شیء منها لانه مما اهل بها لغیر الله وتقرب بذبحها الی غیره ❀ وکان یفرق بین هذا وبین ما یذبحه الرجل لضیفه بمعنی ان صاحب الضیف انما یتقرب الی ضیفه باللحم دون اراقة الدم الاترون انه لوذبح شاة باسمه وبسببه ولم یتقرب بها الیه لم یکن متقربا الیه فاما ما یذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد فانما یتقربون الیهم بالذبح واراقة الدم دون اللحم فان اللحم لا یحمل الیهم ولا یرجع الیهم بشیء من منافعه فلذلك افترقا ❀ وکان یحکیها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد ماوراء النهر فاختلف بها فقهاءها فکتبوا الی ائمة بخارا فافتوا بتحریمها ترجمه ذکر کرد امام ابوعاصم العامری از علماء مایعنی علمای مذهب ابی حنیفه که سلطانی اگر داخل شود بشهری پس ذبح کنند مردمان ذبیحه‌ها را از جهت تقرب بسوی او بذبح آن ذبیحه وبریختن خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن چیزی

ازان به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بران ذبیحه
برای غیر خدا و تقرب کرده نه بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی*
و بود امام عاصم که فرق می کرد در میان این یعنی ذبح برای
قدوم امیر و بادشاه و در میان چیزی که ذبح کند آنرا مردی
برای مهمان خود باین معنی که مهماندار جز این نیست که تقرب می کند
بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او بگوشت آن نه از
جهت خون ریزی آن جانور* نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام
آن مهمان و بسبب او و تقرب نکند بگوشت آن ذبیحه
بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان
بآن بز* اما آنچه ذبح کرده می شود برای امراء بوقت
در آمدن ایشان در شهرها هنگام معاودت از سفر چنانچه رواج
است که بطریق نشاه و بهوگ معمول دارند دیده صورت
تقرب می جویند بسوی امراء و سلاطین بذبح جانوری و
بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب
بگوشت آن جانور به تقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت
گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های
ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن مهمان محض دعوت او بخورانیدن گوشت آن مقصود می باشد * پس درمیان هر دو صورت فرق ظاهر شد * و امام مذکور حکایت می کرد از بعض مشایخ که این مسئله واقع شده بود در بعض شهر ماوراء النهر پس مابین فقهای آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سوی فقهای شهر بخارا رحمهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به تحریم این ذبیحه انتهی * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت کسی ویا بقصد تملیک احدی و امثال آنها نامزد کنند هرگز حرام نخواهد شد * و خلاصه سابق و لاحق آنست که اگر کسی نیت کند که جان این جانور را بنام فلان بجهت تعظیم و تقرب او داشتم یا برای تقرب و تعظیم او خونش خواهم ریخت و هلاکش خواهم ساخت پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است که وقت ذبح نام آن غیر خوانند ویا نام او تعالی بر زبان رانند * و نیز برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نامزد کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف در دل تعظیم و تقرب او داشته باشند یا آنکه قبل ذبح اصلا ذکر بنام غیر یا لحاظ آن غیر نباشد بلکه ابتداءً بوقت ذبح به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند

پس درین پنج صورت حرام است * اما اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح نمایند باین قصد که غرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن برای آن غیر مقصود دارند ذبح و خون ریزی او را صرف وسیله برای اخذ گوشت او دانند * وعلی هذا القیاس اگر از ملاحظهٔ آن غیر اطعام او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از تصدق بگوشت او برای آن غیر مطلوب کنند پس درین صورت آن ذبیحه حلال است * والحاصل مدار فرق است در میان آنکه وقت قدوم بادشاهی یا امیری در شهری اگر اهل آن بلده جانوری را برای تعظیم او ذبح کنند حرام است و در میان آنکه وقت آمدن مهمانی یا رسیدن احدی از سفر در خانه کسی و امثال آن اگر صاحب خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است * و وجه فرق در میان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از اراقت خون آن جانور تقرب بآن پادشاه می جویند و گوشت آن جانور و خورانیدن آن به بادشاه اصلا مقصود و مطلوب نمی دارند لهذا گوشت آنرا بحضور آن پادشاه نمی رسانند بلکه در میان مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانیه که گوشت آن را برای خورانیدن آن مهمان تیار می کنند و آنرا می خورانند و به تبعیت

به تبعیت او دیگران را نیز می دهند * و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه
نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر ملحوظ می باشد پس چرا حرام نباشد
جوابش آنست که تعظیم مهمان اگرچه مطلوب می باشد اما در
ضیافت او بگوشت آن جانور ملحوظ می باشد نه از اراقت
خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود
نمی باشد بلکه از دعوت گوشت آن جانور * و وجه فرق در میان
هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا بدادن چیزی از اموال در
شرع درست است اما بدادن جان حیوانی بدون دادن گوشت
آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیراچه دادن صرف
جان جانوری برای احدی متصور نیست بجز آنکه بنام آن ذبح
کنند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم
خاص برای خدا است و از جنس عبادت است و عبادت برای
غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای ضیافت
کسی و یا بقصد تملیک برای احدی و امثال آنها نامزد کنند هرگز
حرام نخواهد شد و همچنین باراده ضیافت شخصی و یا بقصد دادن
گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در
در مختار است ذبح لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم

لانه اهل به لغیر الله واو ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضیف لایحرم
لانه سنة الخلیل علیه السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی
والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة
للضیف اوللولیمة اوللربح وان لم یقدمها لیاکل منها بل یدفعها
لغیره کان لتعظیم غیر الله فتحرم وهل یکفر ففیه قولان ثلا صه ترجمه
آنست که اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاه و یا وزیر
یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کنند حرام می شود اگرچه وقت
ذبح نام خدای تعالی از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را
ذبح کنند حرام نخواهد شد زیرا چه ضیافت سنه حضرت ابراهیم علیه
السلام است و تعظیم مهمان بخورانیدن طعام در حقیقت تعظیم خدا
است زیرا چه امتثال حکم او تعالی است و فرق درمیان هردو صورت
آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا از ان بخورد
پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت
مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نه نهند بلکه صرف
بملاحظه تعظیم او ذبح کرده بدیگران بدهند پس این ذبح برای
تعظیم آن مهمان است پس حرام خواهد شد و در کفر ذابح اختلاف
است پس دانستنی است که درینجا فائده بجایاه است بگوش

انصاف باید شنید و پیمان و دل باید کوشید کسانیکه شریعت سنیه را شعار خود ساخته اند و بهر کی بدعت سیئه پرداخته اند پس اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی التحقیق مورد مضمون فیض مشحون آیه و افیه الهدایه اذا تتلی علیهم آیاته زادتهم ایمانا ٭ ایشانند یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیتهای قرآن را زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را ٭ یعنی هرگاه حکمی از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد ٭ اما کسانیکه پیرو طریقهٔ کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان غالب است که بجیز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان مصداق فحوای عبرت انتمای قوله تعالی اند که در جزو هفتم در سورهٔ مائده است اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا اولو کان اباءهم لا یعلمون شیأ ولا یهتدون ٭ یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیائید سوی چیزی که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع آرید بسوی پیغمبر پس می گویند که بسند است مایان را چیزی که

یا فهیم ما پدران خود را بر ان چیزها پس الله تعالی در شان ایشان می فرماید که اگرچه پدران ایشان چیزی را نه دانند و نه جهی راه راست نیابند * و آن اینست که عادت هنودان و مشرکان است که هرگاه این ها را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام نبی و یا شیطانی یا جنی بقصد تقرب بآنها و یا به تعظیم آنها بامید حاجت روائی ازانها نام زدمی کنند و برای او نذر می سازند و ازانجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب نذر سابق بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و نرگاله که آباء ایشان از قوم هنود مرد و د بوده اند این طریقهٔ سیئهٔ آبائی را باقی داشته اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقابلهٔ کفار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان بجز از تقرب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیلهٔ دادن جان جانوری چیزی دیگر ملحوظ نمی باشد چنانکه از مشاهدهٔ احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است چو ظاهر و باهر است و آینده تفصیل آنها بعونه تعالی مذکور خواهد شد لیکن ایشان در میان گذاسلام مخلط کرده اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهرا بر حسب عادت اهل اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند* اگر کسی گوید که جانوری را اگرچه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی مقرر می نمائیم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای او می سازم پس چرا حلال نباشد* جوابش بچند وجه است اول آنکه وقت ذبح نام خدا گرفتن صرف بر حسب عادت مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را از قسم اطعمه وغیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود واجب نذر می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نامزد می کنند پستر وقت ادای آن چیز نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این چیز بنام آن غیر است و هرگز نمی گویند که این چیز بنام خدا است چنانچه در فاتحه رسمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن چیز یا وقت آوردن آن بخانهٔ خود ها می گویند مثلا که این چیز بنام امام حسین است مثلا و بعد تیاری آن وقت فاتحه عرفیه نیز

می گویند که این چیزِ نام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود
و یا با نجیاب نذر است و یا بحضرت ایشان نیاز است و
امثال آنها پس ازین صاف ظاهر می گردد که نام خدا وقت
ذبح جانور مذکور گفتن بمجرد رواج و عادت است چنانچه بسم الله
گفتن وقت خوردن و خورانیدن خواه طعام حلال باشد یا حرام
و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت باکه در همه کار و بار خواه
آن کار رشد باشد یا خیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت
بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت
فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سر درین آنست که اکثر
مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور
است چنانچه کارد تیز و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای
ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد هر چه بود و برای ضیافت مهمان
باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای
اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای
تعالی بود * یعنی این همه از لوازم و شرائط طریقهٔ اسلام است
چنانچه اکثر عوام درود و سورهٔ فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری
می شمارند و می پندارند که [illegible] شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال ثواب برای میتی منظور باشد و یا برای تقرب و تعظیم باحدی مقصود بود یا بنام مرده شده و رشود چنانچه این معنی درمیان ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و خوندکاران نادانان معمول و مشهور است * جواب دوم آنکه منجمله شرایط ذبح دو شرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی ملحوظ و مقصود بود پس اگر یکی ازین هردو فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه در جامع الرموز مرقوم است فلو سمی علی ذبیحة وذبح لغیره لم یحل وانما قلنا لله لانه لو سمی وذبح لقدوم امیرا ونحوه من العظماء لا یحل لانه ذبح تعظیما له لا لله تعالی ولو سمی ولم ینو لم یحل * خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید برا و اما ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم خدای تعالی * و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تعظیم احدی نیست نه کند نه تعظیم خدا و نه تعظیم غیر خدا حلال نخواهد شد ❀ و نیز در حموی است ذبح شاة للضيف وذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله ولو ذبحه لاجل قدوم امير او واحد من العظماء وذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالى وذكر اسم الله ايضا لهذا يضعه بين يديه ليأكل بخلاف المسئلة الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى لهذا لا يضع بين يديه ليأكل بل يدفعه الى غيره ❀ خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر کسی بزی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بران جانور بخواند حلال می شود ❀ و اگر وقت در آمدن امیری یا دیگری از سرداران ذبح کند اگرچه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد زیرا که در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام خدا نیز بر او خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه برای خورانیدن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را پیش مهمان می نهند و او را می خورانند بخلاف صورت ثانیه که ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی و نه برای خورانیدن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را پیش آن امیر نمی برند و بر سفره او نمی نهند بلکه بدیگران بخشش

می کنند * و نیز از فتاوی ذخیره و در مختار و اشباه و عالمگیری دلائل آن خواهد آمد * و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطسه و یا شکر بر امر دیگر باشد آن جانور حرام می گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذبائح است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التسمیة حل ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد علی النعمة دون التسمیة * خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گفتن من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده کند حلال می شود * و اگر وقت ذبح جانوری عطسه زند پس الحمد لله بگوید و از گفتن آن کلمه شکر بر عطسه مقصود دارد حرام می شود زیرا چه درین صورت از گفتن الحمد لله شکر بر عطسه مراد شده نه گفتن نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا برای ذبح متحقق نه شد * و علی هذا القیاس در صورت مسؤله یعنی بر تقدیریکه وقت ذبح جانوری بسم الله بخوانند اما تقرب و تعظیم غیر خدا ملحوظ باشد و ادای نذر لغیر الله مقصود بود پس گفتن کلمه بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه برعایت عادت مسلمانان است چنانچه سابق گذشت * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله نام او تعالی وقت ذبح گفتن صرف برحسب عادت و رواج خودها بر زبان می رانند و در دل این ها نیت تعظیم خدای تعالی اصلا مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس بی شبهه آن ذبیحه حرام است زیرا که نیت تعظیم الله تعالی که یکی از شرایط ذبح است در صورت مسئوله مفقود است * جواب سوم آنکه لفظ اهل در ما اهل به لغیر الله مطلق است که وقت ذبح نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی نذر کرده شود حرام است برابر است که وقت ذبح او نام خدا گفته شود یا نه و قاعدهٔ اصول فقه است که نص مطلق را بر اطلاق او جاری داشته خواهد شد یعنی حکم او را بقیدی مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ ما در ما اهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده شود یا نام آن غیر و قاعدهٔ اصولیه است که حکم العام ان یشمل جمیع ما یتناوله * جواب پنجم آنکه در صورت مذکوره بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمکن می باشد
پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعیه است
که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مر دل راست
چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت
نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در اشباه و نظایر
در مبحث تاسع مرقوم است واذا اختلف القلب واللسان
فالمعتبر ما فی القلب و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنیات
براین معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ینظر
الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم ونیاتکم برین مدعا شاهد صادق ٭
و شعر ضرب المثل زبان زد خلایق براین دعوی گواه واثق اعنی ٭
برزبان تسبیح و در دل گاو و خر ٭ این چنین تسبیح کی دارد اثر ٭
آری نام خدا وقت ذبح وقتی فائده خواهد داد که نیت سابقه
از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل
خودش در آرد چنانچه سابقاً مذکور شد ولاحقاً نیز مبین خواهد شد
اما بعضی از جهال که برسم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آبا و اجداد
ابا عن جد بعادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فهمی
می کنند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تعیین بنام

بزرگی ہمین قدر ملحوظ و مقصود میداریم که نذر برای خدا می نمائیم و ثواب خورانیدن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم جوابش بچند وجه است ۰ اول آنست که چنانچه در باب تسمیہ لسان شما مخالف جنان شما است یعنے بر زبان نام خدامی آرید و در دل تعظیم غیر خدامی دارید هم چنین این سخن سازی شما بر خلاف اعتقاد شما است زیراچه عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تقرب و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا هرگز نیست ٭ چرا که اگر فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خورانیدن گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس چرا از شی منذور خود می خورید و آبا و ابناء خود را می خورانید و چرا بطریق تحفه و هدیه بهر زمان می فرستید و بنظر حقوق دوستی و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان می دهید بالکه بملاحظه هل جزاء الاحسان الا الاحسان اغنیارا دعوت و ضیافت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی از ینها در شی منذور جایز نیست و هرگز وفای آن نذر نمی شود بالکه ادای آن بر ذمه ناذر باقی می ماند لما فی الفتاوی العالمکیریة فی کتاب الاضحیة وان اوجبت بالنذر فلیس لصاحبها ان یاکل منها شیأ

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء سواء كان الناذر غنياً او فقيراً لان سبيلها التصدق وليس للمتصدق ان ياكل صدقته ولا ان يطعم غنيا انتهى * خلاصهٔ عبارت مرقومهٔ آنست که اگر کسی اضحیه را نذر کند پس جایز نیست برای ناذر که چیزی ازان اضحیه بخورد و نه اینکه اغنیاء را ازان بخوراند برابر است که ناذر مرقوم غنی باشد یا فقیر زیراچه حکم شئ منذور تصدق است و متصدق را جایز نیست که خود از صدقهٔ خود بخورد یا غنی را خوراند * وفی البحر الرائق لایجوز دفع الزکوة الی ابیه وجده وان علا ولا الی ولده وولد ولده وان سفل وفیه اشارة الی ان هذا الحکم لا یختص بالزکوة بل کل صدقة واجبة لا یجوز دفعها الیهم وقید بالزکوة لان النفل یجوز للغنی کما للهاشمی والصدقات المفروضة والواجبة کالعشر والکفارات والنذور وصدقة الفطر فانها لا یجوز صرفها للغنی لعموم قوله علیه السلام لا تحل الصدقة للغنی واخرج النفل منها لان الصدقة علی الغنی هبة * خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر و جد خود اگرچه بالا باشد جایز نیست و همچنین دادن آن به پسر و پسر پسر اگرچه فروتر بود درست نیست * و این حکم بزکوة مخصوص نیست بلکه حکم هر صدقهٔ واجبه همین است اما صدقهٔ نافله

پس جایز است صرف آن بشخص غنی وہاشمی و جمیع اقسام صدقۂ مفروضہ و واجبہ بشخص غنی دادن درست نیست مانند عشر اراضی لاخراجی و جمیع انواع کفارات ومال منذور وصدقۂ فطرہ وفی الحموي لوركب في البحر ونذر على نفسه انه ان وصل الى البر هالما ان يتقرب قربانا لازمه الوفاء ولا ياكل منه ويتصدق به على الفقراء لا على الاغنياء و خلاصہ آنست کہ اگر کسی بر کشتی سوار شود و نذر کند کہ اگر من بہ صحت و سلامت بہ خشکی برسم تا جانوری را قربانی خواہم کرد پس درین صورت وفای آن واجب است وخود چیزی ازان نخواہد خورد و بہ شخص غنی نخواہد داد بلکہ تمامی آنرا بر فقراء و مساکین صدقہ خواہد کرد پس از اقوال مذکورۂ شما صاف ظاہر شد کہ مقصود شما از نذر جانوری بنام بزرگی ہمین قدر است کہ آن جانور را بقصد تقرب بآن بزرگ ذبح خواہید کرد وایصال ثواب نورانیدن گوشت آن برای آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لما في الحموي حاشية الاشباه والنظاير في كتاب الذبايح حاصل الكلام ان الذبح المقترن بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم لبيعها اضيافته او بعد قدومه بيرهقه الى اللہ فلا شبهة في جوازه بل مندوبة رفي جوازاكل

ذلك المذبوح واما اذا كان عند المقدم فانكان القصد ذلك فالحكم ماذكرنا وانكان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة وضابطه انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازع الناس كما هو معهود ببلدتنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت انتهى * خلاصهٔ عبارت حموی آنست که وقتی که امیری در شهری داخل شود و مردمان آنجا جانوری را برای او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح بر دو صورت است یکی آنکه پیش از رسیدن او و یا پس از در آمدن او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت آن سامان و اسباب ضیافت او مهیا نمایند پس آن ذبح بی شبه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن درست است * دوم آنکه در وقت در آمدن او و روبروی او ذبح کنند و درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت بخورانیدن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانیه صرف تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون ریختن او مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبیحه مثل

مردار است * و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
آنرا پیش آن امیر برند و او را خورانند پس این ذبح برای
ضیافت و دعوت اوست و بی شبه درست است و اگر
آن امیر را نخورانند بلکه بمردمان حواله کنند تا آنها در میان
خود ها بخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم او است و بی شک
حرام است انتهی * پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
که هرگاه گوشت آن جانور منذور را خود می خورید و با آباء و اولاد
و اقربا و اغنیا و دوستان تقسیم می نمایید و تمام آنرا به فقرا
خاصة تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما مجرد ذبح است
برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است *
و هرگز نذر برای خدا و ایصال ثواب آن بروح آن بزرگ
مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هنودان است
که بزی را بنام بتی بلی می دهند و آنرا تبرک می پندارند و خود
ناذر و اقرباء و احبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
نیز بامید شفا و برکت می دهند * اگر کسی گوید که ما نذر می کنیم باین نیت
که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان
بخورانیم خواه اغنیا باشند خواه فقراء پس البته ایشان

را خورانیدن جایز خواهد شد و مطلق نذر نمی کنم و نه برای فقرا خاصه تا آنکه برمن واجب آید که بفقرا تصدق کنم * و حاصلش آنکه ما چنانکه نذر می کنیم همچنان وفا می نمائیم * جوابش بدو طریق است اول آنکه اگر نذر برای اغنیا خاصة می کنید یعنی بنام اغنیا نامزد می نمائید و یا برای اقربای اغنیا و یا برای گروه دیگر از قسم اغنیا مانند دوستان توانگران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس شرعاً این نذر صحیح نیست * لما فی القنیة قال ان قدم غایبی فلله ان اضیف هولاء القوم وهم اغنیاء لا یصح * و هرگاه ثابت شد که صورت مفروضهٔ شما نذر شرعی نیست و بدانچه تاویل قول و فعل خودها می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل است پس ازین نیک هویدا شد که مقصود شما نذر برای خدا و ایصال ثواب بروح بزرگی که به تکلف می گوئید هرگز نیست بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه برین آنکه خورانیدن خویشان و دوستان بپاس داری مهاوات و رعایت مهابات و بملاحظهٔ رسم مجازات که در حقیقت مبادلت و مبایعت است هرگز ثواب در ان متصور نیست تا بدیگری چه رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

بمجرد تقرب و تعظیم غیر خدای تعالی قصد کرده اید و این حرام صریح
نزد تمامی علماء و کفر صحیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء اللہ تعالی و
طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقراء و یا با قربا
یا باغنیاء نمی کنید پس شرعاً مصرف آن نذر فقرا اند و باغنیا
و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد
جواب دوم از اصل سوال بعضے جہال مسلمین آنکه گوشت
آن جانور را تبرک می پندارید و خوردن و خورانیدن آن موجب ثواب
می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
حضرت بوعلی قلندر قدس سره نذر و نیاز می کنند بیماران را بامید صحت
و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و بلیات و از دیاد
قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع
حمل و ولادت می خورانند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت
پیر پیران اعنی سیدنا و مولانا شیخ عبد القادر محی الدین
جیلانی قدس سره را بطور تبرک می خورند و صلحا را می خورانند و
بکفار و فجار نمی دهند و تعظیم آن توشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود
مولف این رساله مسکنه قریه پهلواری را که قریب شهر عظیم آباد

است بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان اولاً توشهٔ مرقومه را روبروی خود داشته حضرت پیر مبرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته استاده مدح وثنای اوشان بطور خطاب می خواند بعده حاجت خود را ازان حضرت می طلبد پس جماعتی که در انجا حاضر شده باشند مودب نشسته می خورند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا آب دهن ایشان دران توشه نافتد و پس خوردهٔ خودها را در جای که پامال مردمان نگردد می اندازند حتی که بعضی درویشان محتاط این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشهٔ مرقومه آب مضمضهٔ خود را در خندق کنده می اندازند و علی هذا القیاس وقت تیاری آن جنب و حایض و نفسا را دست رسانیدن بآن نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط اشیاء دیگر می نمایند ❊ و علی هذا المنوال تعظیم اشیاء هنود ره بر حسب تعظیم بزرگی که بنام آن نذر می کنند بجا می آرند پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که مقصود ایشان نذر برای آن بزرگ است و هرگز ایصال ثواب بآن بزرگ منظور نیست ❊ جواب سیوم از اصل تاویل جهال مذکورین آنست که مولانا عبدالعزیز رح فرموده اند که برای فهمانیدن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

ہر گاہ شما ذبح کردن جانور بنام غیر خدا نذر می کنید اگر عوض آن جانور گوشت ہمان مقدار خریدہ بفقراء بدہید در ذہن شما آن نذر ادا می شود یا نہ اگر می شود راست است می گوئید کہ مقصود شما از ذبح غیر از گوشت خورانیدن برای ثواب آن مردہ نبود والا تقرب بذبح او بآن میت کردہ اید و این شرک صریح است انتہی ❀
اگر کسی گوید کہ بر تقدیر مرقوم کہ نذر نذکور ادا نمی شود سببش آنست کہ ناذر ہمان جانور مخصوص را نذر کردہ و گفتہ کہ این جانور را نذر کردم پس باوجود موجود بودن اصل شی منذور و قدرت برادای آن دادن عوض او چگونہ درست خواہد شد زیرا چہ قاعدہ کلیہ شرعیہ است متی امکن العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل چنانچہ وضوء و تیمم کہ باوجود قدرت بر آب ہرگز تیمم درست نیست نہ بجہت آنکہ تقرب بذبح او بآن میت نمودہ می شود ❀
جوابش آنست کہ تخصیص مال منذور در شرع لغو است و نذر بآن شی مخصوص ہرگز مختص نمی شود بلکہ باوجود قدرت بر اصل شی منذور دادن عوض آن خواہ قیمت آن خواہ شی دیگر از جنس شی منذور درست است لما فی الدر المختار والنذر من اعتکاف او حج او صلوٰۃ او غیرہ غیر معلق لا یختص بزمان ومکان ودرہم و

فقير فلو نذر ان يتصدق يوم الجمعة بمكة بهذه الدراهم على فقير فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق فانه لا يجوز تعجيله قبل وجود الشرط * خلاصه عبارت در مختار آنست که اگر نذری را بزمانی و مکانی و بچیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کند پس آن نذر بآن قیود مختص نمی شود مالکه بدون آن شروط نیز ادا کردن درست است * مثلاً اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد بروز جمعه در شهر که باین درهم بر این فقیر بعد از ان ناذر خلاف آن کند مثلاً بروز پنجشنبه در شهر مدینه بدرهم دیگر بر فقیر اجنبی صدقه دهد پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت مگر نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلاً اگر کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا کردن جایز نیست فی السراجیة نذر ان یصدق هذه المائة الدراهم یوم کذا علی فقیر کذا فتصدق بمائة اخری قبل مجی ذلک الیوم علی مسکین آخر جاز و فی العالمکیریة رجل قال ان نجوت من هذا الغم الذی انا فیه فعلی ان اتصدق بعشرة دراهم خبزا فتصدق بعین الخبز او بثمنه یجزیه * وایضا فیها لو نذر هذه

الدراهم فتصدق بغيرها من نذره جازه وفيها ايضا رجل اشترى شاة الاضحية واوجبها بلسانه ثم اشترى اخرى جاز له بيع الاولى ❊ وفي الرسائل الزينية اعلم ان تعيين الناذر الدينار والدرهم والفقراء لغو

اگر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام میتی آن دارم که هر ثوابیکه از ذبح و اراقت خون این جانور حاصل شود بروح فلان میت برسد زیراچه مجرد ذبح و اراقت خون نیز عبادت است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب نیست بلکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال را بروح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرد ذبح جانوری برای میتی بخشیدن چرا روا نخواهد بود و ازانجا که صرف ذبح آن جانور منظور رو منذور است و گوشت آن ملحوظ و محظوظ نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن بروح میتی ادا می کنم و گوشت آنرا خود میخورم و بفرزندان و پدران و آشنایان می خورانم مانند گوشت اضحیه ❊ پس ازین لازم نمی آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام ❊ علاوه برین آنکه اضحیه از طرف میت جایز است و غیرش بجز ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن باسم خدای تعالی وثوابیکه بران مترتب شود بآن مرده داده شود خوردن گوشت این اضحیه جایز است مضحی را واولاد وابا او را الخافي السراجية رجل ضحي عن الميت جاز ولا يلزم التصدق بالكل الا اذا كان بامره * وفي الحمادية من ذبح عن الميت فهذا على الوجهين اما ان يذبح بامره او بغير امره فعلي الوجه الاول لا يتناول من لحمه وهو المختار لان التضحية تقع للميت وفي الوجه الثاني يتناول وهو المختار لان الذبح حصل على ملكه والثواب للميت * خلاصه عبارت حماديه این است که اضحیه کردن از جانب مرده بر دو وجه است اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال من تضحیه از طرف من خواهید کرد پس درین صورت خوردن گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب است زیرا چه اضحیه ملک میت است و از جانب او تضحیه کرده شده است پس برحسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق کردن ضرور است * دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس برین تقدیر مضحی را خوردن گوشت آن و خورانیدن آن اصول

و زوج خود را جایز است زیرا چه اضحیه ملک مضحی است پس اورا اختیار است که در ملک خود بهر وجه که خواهد تصرف کند انتهی الترجمة * پس چنانکه تضحیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت آن صحیح است پس نذر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن نیز چرا جائز نباشد * جواب‌ش بدو وجه است اول آنکه تصدق بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیراچه جان حیوان مملوک آدمی نیست * و از این جا است که کشتن مولی غلام خود را حرام است اگرچه بسبب شبه قصاص ساقط می‌شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است * و همین علت است که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیراچه این اقرار بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح است زیراچه این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرفیکه خواهد در شی مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب الجنایات است وفعله بنفسه هدر في الدنيا معتبر في الآخرة حتى يأثم عليه * وايضا فيها في الكتاب ان اقرار العبد مبقي على اصله

الحرية في حق الدم عملا بالادمية حتى لا يصح اقرار المولى عليه بالحدود والقصاص خلاصهٔ عبارت به این است که عمل شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و ماخوذ است یعنے اگر کسی ذات خود را جراحت کند یا بکشد پس در دنیا مواخذه آن نخواهد شد یعنے بادشاه او را چیزے سزا نخواهد داد اما در آخرت گنهگار خواهد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم متاع و اسباب است و از این جا است که اقرار مولی بر غلام خود بحد و قصاص برای شخصے غیر صحیح نیست زیرا چه حد و قصاص متعلق بجان غلام است پس این اقرار سوی بجان غلام راجع است و جان او مملوک مولی نیست اما اقرار مولی به مملوکیت او برای غیر درست است زیرا چه مملوکیت غلام متعلق ببدن و تن او ست و بدن او مملوک مولی هست و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس جان او را برای غیر جان آفرین دادن درست نیست تا ثواب بران مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن نیز متعذر است دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس نذر به مجرد ذبح که عبادت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد زیراچه مملوک شدن شی منذور شرط

صحت نذر است لمافی الرسائل الزینیة ومن شرط النذر ان

یکون المنذور مملوکا للناذر یعنی از شرایط نذر آن است که شی

منذور مملوک ناذر باشد ٭ ودر مشکوة در جلد ثالث در باب

الایمان والنذور مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و

سلم ولیس علی ابن آدم نذر فیما لا یملک یعنی لازم نمی گردد

بر فرزند آدم نذر در چیزیکه مالک آن نیست ٭ ونیز در باب

النذور است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وفاء لنذر

فی معصیة ولا فی لا یملک العبد یعنی صحیح نیست وفای نذریکه در

معصیت بود و نذریکه در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال

که مملوک آدمی است و بدیگری دادن جایز است پس ثواب

بران مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری

[illegible]

[illegible] ر دانستنی است که شرایط صحت نذر

[illegible] شی منذور مملوک ناذر باشد چنانچه از رسایل

[illegible] دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنی از

[illegible] سیوم آنکه از قبیل عبادت مقصوده

٭ چهارم آنکه شی منذور عین واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد * پنجم آنکه از جنس واجب بود یعنی از قبیل مستحب نبود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود یعنی از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر شی منذور مذکور ناذر نباشد نذر صحیح نخواهد شد * مثلا چیزی که هنوز آنرا نخریده است نذر کند بعده آنرا خرید کند و همچنین نذر کردن بفعلی که گناه باشد مثلا فلان شخص را زدن یا کشتن یا مسکر خوردن و همچنین نذر کردن به نماز ظهر که از جانب خدای تعالی خود واجب است و همچنین نذر کردن به عیادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب است و همچنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست بلکه از شرایط عبادت است و همچنین نذر کردن به نماز جنازه که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لما فی الاشباه والنظایر لا یلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب وکان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات فلو نذر حجة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولو نذر صلوة سنة وعنی الفرایض لا شیء علیه وان عنی مثلها لزمه ویکمل المغرب ولو نذر عیادة المریض لم تلزمه ولو نذر التسبیحات دبر کل صلوة لم تلزمه انتهی جواب دوم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور مملوک

آدمی باشد لیکن درمیان جان جانور و اموال دیگر فرق عظیم است و آن این است که از دادن مال از ین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع می شوند و ازان رفع حاجات خود ها می کنند بخلاف جان جانور بدون جهه آن که اصلا قابل انتفاع آدمی نیست که به کسی داده شود زیراچه دادن صرف جان جانور به کسی بدون گوشت آن بجز ازین متصور نیست که بنام او یا به نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل هیچ وجه آدمی را فایده نمی رسد پس ثواب بران نیز مترتب نخواهد شد تا به بکری چه داده شود و ازان غیر چه ساخته آید * جواب سوم آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیراچه عبادت بر دو قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیراچه عبادت مالی عبارت ازان است که مالی را با انتفاع آن را به نیت تقرب الی الله تعالی بدیگران بخشیده شود و در صورت اراقت خون این مفقود است اما در روز اضحی که مجرد ذبح عبادت است پس بر خلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام نحر و آن چهار روز است اول روز اضحی و سه روز بعد ازان لما فی العمادیة

فی کتاب الاضحیه وارادالله اللام لیهمت بقرینة الا فی مکان وزمان فالزمان هو
ایام النحر والمکان هو الحرم و سرش آن است که روز اضحی یوم ضیافت
خدای تعالی مر مومنین راست و همین سبب است که روزه دران روز
حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت
او تعالی لازم می آید پس حقیقت تضحیه آن است که در روز
اضحی ذات اضحیه را برای خدای تعالی داده می شود اما ازانجا که
آن روز یوم ضیافت کردن او تعالی برای مسلمانان است
لهذا اوتعالی آن اضحیه را برای ضیافت مومنین وا پس
می دهد بنابر آن مضحی را می رسد که خود بخورد و اولاد و ابناء
خود را بخوراند و همین علت است که در روز اضحی مستحب
آن است که تا فراغت از عیدامساک کنند تا بعد فراغت
از نماز اولا تضحیه نمایند بعده چیزی ازان بخورند تا افتخاری به
ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی همین است
و نکته درین باب آن است که تا اول خورش در روز ضیافت
او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که اضحیه است متحقق گردد
چنانچه این معنی در کتب اصول فقه در بحث قضا تفصیلا وتوضیحا مرقوم
است و درینجا به سبب خوف اطالت که موجب ملالت است

عبارت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراقت دم در ایام نحر عبادت است پس هرکس را میرسد که جانوری را با شرایط اضحیه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد یا مرده به نیت تقرب او تعالی قربانی کند و نیز اختیار است که خواه باید ثواب آن برای ذات خود تضحیه کند یا به نیت ایصال ثواب آن برای دیگری قربانی نماید و نکته درین باب آن است که تضحیه صرف اتباع سنت حضرت خلیل الله ابراهیم علیه السلام است که الله تعالی بذبح کبش امر فرموده بود و آن در ایام اضحیه واقع شده بود لما فی العالمگیریة فی کتاب الاضحیة و چون تضحیه برخلاف قیاس است پس دیگری را بر ان قیاس کردن جایز نیست لما فی کتب الاصول النص الذی علی خلاف القیاس یقتصر علی مورده ولا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی دلیلی از قران یا حدیث که برخلاف قیاس وارد شود پس آنرا در محل او مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست نیست زیرا چه برای قیاس شرعی علت مشترکه در بیان مقیس و مقیس علیه شرط است و هرگاه برخلاف قیاس شد و علت منصوص علیه یا خود نشد پس البته قیاس ناجایز خواهد شد هم جهت

فقیه ان شرط قیاس و هرگاه مجرد ذبح در غیر ایام نحر عبادت
نیست پس نذر به مجرد ذبح جانور بدون تصدیق جایز نیست زیراچه
منجملهٔ شرایط نذر آن است که شی منذور از قسم عبادت باشد
چنانچه مفصلاً از اشباه مذکور شد و نیز در در مختار با لتخصیص و
التصریح منقول است في الدر المختار في كتاب الايمان ولو قال
ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة او علي شاة اذبحها فبرئ لا
يلزمه شيء الا اذا اراد التصدق بلحمها فيلزمه یعنے اگر کسی گوید که
اگر من تندرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی
را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را
بعد از ان صحت یافت آن کس پس اندرین صورت لازم
نمی آید بران کس چیزی مگر در صورتیکه نیت کند صدقه دادن
گوشت آن بز را پس البته نذر هر قوم صحیح خواهد شد و ادای
آن بر و واجب خواهد گردید * و نیز در رساله زینیه مرقوم است
قال ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة فصح لا يلزمه ولو قال
علي شاة اذبحها وتصدق بلحمها لزمه یعنے اگر کسی گوید که اگر
صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد گوسپندی
را بعده تندرست شود آن شخص پس درین صورت آن نذر

بزا ان کس لازم نمی آید و اگر بہ گوید کہ بر من گوسپندی
واجب است کہ ذبح خواہم کرد او را و گوشت آن را صدقہ
خواہم داد پس اندرین صورت نذر مذکور صحیح خواہد شد
و ادای آن برو واجب خواہد شد * آری نذر بالتضحیہ صحیح است
اما در ایام اضحیہ ذبح کردن او واجب است و در غیر آن
ایام جایز نیست لیکن در صورت نذر بہ ذبح اضحیہ منذورہ
تصدق بتمامی گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و
فروع او را و غنی را خوردن آن جانور جایز نیست لما فی چلپی قال
الحصر یتصدق الناذر بان یکون فی ملکہ شاة فیقول للہ علی ان اضحی
بھذہ الشاة سواء کان ذلک الموجب غنیا او فقیرا ولو نذر ان یضحی ولم یسم
شیأ یقع علی الشاة ولا یاکل الناذر لان سبیلہا التصدق و نیز در فتاوی
عالمگیری در کتاب الاضحیہ مرقوم است وان اوجبت بالنذر
لیس لصاحبہا ان یاکل منہا شیأ ولا ان یطعم غیرہ من الاغنیاء سواء
کان الناذر غنیا او فقیرا لان سبیلہا التصدق انتہی عبارت
عالمگیری این است کہ اگر کسی نذر کند تضحیہ را پس اضحیہ برو
واجب می شود خواہ آن ناذر غنی باشد یا فقیر و خوردن گوشت
آن ناذر را و شخص غنی را جایز نیست زیرا کہ حکم اضحیہ منذورہ

در ایام نحر عبادت است نه در غیر آن* پس در صورتیکه کسی تضحیه گوسپندی معین مملوک خود را نذر کند و یا به نیت تضحیه گوسپندی را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیفتد تا آنکه آن ایام منقضی گردد پس درین هر دو صورت قضای آن بعد انقضای ایام نحر بمجرد ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گوسپند مرقوم موجود باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت آن را تصدق نماید زیرا چه مجرد ذبح که در ایام نحر عبادت بود به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد پس باصل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد لما فی العالمگیریة و ان کان اوجب شاة بعینها او اشتری شاة لیضحی بها فلم یفعل حتی مضت ایام النحر یتصدق بها حیة ولا یجوز الاکل منها فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق بلحمها و هرگاه ثابت شد که مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بران مترتب نخواهد شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این گوسپند را بنام خدای تعالی و برای او سبحانه و به تقرب او

داشتم تا گوشت آنرا بفقرا بدهم وثوابیکه او تعالی از فضل خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته درست است بالکه ایصال ثواب جمیع عبادات نافله بدینه ومالیه مثل نماز وروزه وحج وصدقه وتلاوت قرآن وغیره بدیگری زنده باشد یا مرده وخواه وقت عمل نیت ایصال ثواب آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورتها شرعا جایز است * لما فی البحر الرائق فی باب الحج عن الغیر والاصل فیه ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة وصوما وصدقة وغیرها قرآن وذکرا وطوافا وحجا وعمرة وغیرذلک الی قوله فان صام او صلی او تصدق وجعل ثوابه لغیره من الاموات والاحیاء جاز ویصل ثوابها الیهم عند اهل السنة والجماعة وبهذا یعلم انه لافرق بین ان یکون المجعول له میتا او حیا والظاهر انه لا فرق بین ان ینوی به عند الفعل للغیر او یفعله لنفسه ثم بعد ذلک یجعل ثوابه لغیره لاطلاق کلامهم انتهی من البحر * وهم چنین در کتاب هدایه وچلپی وغیره مرقوم است * اگر کسی گوید که در بعضی تفاسیر معتبره متداوله مثل بیضاوی وحسینی وغیره در تفسیر قول او تعالی وما اهل به لغیر الله قید عند الذبح آورده پس برین تقدیر مفاد

آیہ کریمہ آنست کہ جانوری کہ بنام غیر خدا ذبح کردہ شود حرام است چنانچہ عادت ہنود این است کہ ہرگاہ جانوری را برای بتی می کشند نام آن بت وقت ذبح آن جانور می خوانند و در زبان ہندی آن را بھوگ و بلی می گویند پس استدلال از آیہ کریمہ بر حرمت جانوریکہ پیش از ذبح او نام غیر خدا بر و ذکر کردہ شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفتہ شود چگونہ صحیح می تواند شد* جوابش بچند وجوہ است* وجہ اول آنکہ از کتب لغات و تفاسیر مفسرین متقدمین ظاہر شد کہ اہلال بمعنی مطلق آواز بر داشتن است مقید بقیدی نیست و قاعدہ کلیہ اصول فقہ است کہ نص مطلق بر اطلاقش جاری داشتہ می شود یعنے اگر دلیلی از قرآن و حدیث مطلق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم آن نیز مطلق و عام خواہد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواہد بود ما دامیکہ دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافتہ نشود لما فی التوضیح حکم المطلق ان یجری علی اطلاقہ و فی مسلم الثبوت المطلق حقیقۃ فی الاطلاق و لا شیء من الحقیقۃ یترک الابدلیل صارف فالمطلق لا یترک اطلاقہ الابدلیل صارف الخ* و آیت مرقومہ در قرآن مجید در چہار موضع وارد است و قید عند الذبح در ہیچ مقام مذکور نیست

باینکہ در حدیث نبوی و در کلام صحابی نیز یافتہ نہ شدہ * پس
تقیید بلا وجہ وجیہ است بانکہ حدیث صحیح یعنے لعن اللہ من ذبح
لغیر اللہ رواہ ابو داؤد نیز مطلق است و موید ہمین عموم
است یعنے نیت لغیر اللہ قبل ذبح باشد یا وقت ذبح * پس معلوم
شد کہ قید مذکور اتفاقی است نہ احترازی و الا ابطال مفہوم کلام
الہیہ بدون دلیل شرعی لازم می آید * و تقریر آن بدو وجہ است اول
آنکہ ما اہل مطلق است و تقیید مطلق ابطال صفت اطلاق آنست
و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی لما فی التوضیح قولہ لان اعمال
الدلیلین واجب ما امکن و ذلک فی اجراء المطلق علی اطلاقہ
والمقید علی تقییدہ عند الامکان اذ لو حمل المطلق علی المقید یلزم
ابطال المطلق لانہ یدل علی اجزاء المقید وغیر المقید وفی العمل علی
التقیید ابطال الامر الثانی * خلاصہ آنست کہ اگر لفظی در قرآن
و یا حدیث مطلق باشد یعنے مقید بچیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواہد
بود و بصورتی مخصوص نخواہد بود زیرا چہ تقیید خلاف اطلاق است
پس اگر لفظ مطلق بصورتی مقید کردہ شود اطلاق آن باطل
می شود * آری اگر لفظی دیگر بر تقیید آن لفظ دلالت کند پس البتہ
بر حسب آن معمول خواہد شد * دوم آنکہ ما اہل عام

است زیرا چه لفظ ما از الفاظ عموم است و تخصیص عام بغیر حجت یقینی جایز نیست اما فی التوضیح حکم العام عندنا ان یوجب الحکم فی الکل لانه عندنا قطعی مثل الخاص فلا یجوز تخصیصه بالخبر الواحد والقیاس انتهی * و هرگاه نص عام قرآنی را بخبر واحد و قیاس شرعی خاص کردن جایز نیست پس بقول بعض مفسرین که خارج از اصول ادبعه شرعیه است چگونه جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تعمیم یافته شود و عجب است از معترضین که در اکثر کتب تفاسیر متقدمه تفسیر آیت مرقومه مطلقا بلا قید عند الذبح آورده بان تمسک نمی کنند بلکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفسیر که فی الجمله بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت ایشان واقع است بمنزله وحی منزل و یا قول نبی مرسل می انگارند و بران مینا زند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه تعرض بلفظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت موصوفه نموده است و شخصی که مطلق بلا قید مرقوم آورده است بیان مفهوم لفظ و مدلول آن کرده است پس در بیان هردو کلام تخالف و تعارض نیست اما کسیکه توفیق ازلی نصیب

او نیست درین توفیق ثمیر و دود بر ورطه تعارض افتاده دست و پا میزند
وپی بمنزل توفیق نمی برد * جواب دوم آنکه مقصود مفسرین مذکورین
بیان شان نزول آیت موصوفه است زیراچه عادت مشرکین مخاصمین در
زمانهٔ سابق بانکه درین زمان هم برین منوال است که هرگاه جانوری
را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام
آن بت و دیگر ان جانور میخوانند اگر چه پیش از ذبح نیز نام
آن بت گرفته باشند اما آنرا معتبر نمی دارند * چنانچه در تفسیر
کبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب کانوا یسمون
الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتهم بذکرها انتهی بخلاف عوام
مسلمین که ایشان درمیان کفر و اسلام خلط کرده اند که اولاً موافق
رسم کافران و عادت هنود ان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
می کنند پس ثانیاً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
زبان می رانند اما در دل خبیث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن
غیر باقی میماند و سرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند
که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن
وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد
چنانچه در اضحیه و عقیقه و فدیه حج وغیره ویا برای مهمان باشد یا برای

دعوت و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سورهٔ فاتحه و اخلاص
و درود مقرر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای
پیغمبری و یا برای پیری و بزرگی یا که برای جنی و یا برای روح
خبیثی مانند شیخ سدو وغیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه
چراغان شب برات و امثال آن چنانچه این معنی در میان
خوندکاران و پیرزادگان جاهلان و ملا قرآنیان معمول و مروج
است چنانچه سابق ازین مقاله مرقوم شده است لیکن دانستنی
است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصص کلام
الهی نمی تواند شد زیرا چه لفظ ما اهل عام است اگرچه محل نزولش
خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام
شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه
باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه
عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
در مادهٔ استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
مورد آن اعتبار ندارد و خلاصه آنکه خصوص مورد نصوص مخصص

او نیست در پی توفیق ہمیر و دود ر و رطۂ تعارض افتاده دست و پا میزند
و پی بمنزل توفیق نمی برد ٭ جواب دوم آنکه مقصود مفسرین مذکورین
بیان شان نزول آیت موصوفہ است زیرا چہ عادت مشرکین نجاستین در
زمانۂ سابق بامالہ درین زمان ہم برین منوال است کہ ہر گاہ جانوری
را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام
آن بت و دیگران جانور میخوانند اگرچہ پیش از ذبح نیز نام
آن بت گرفتہ باشند اما آنرا معتبر نمی دارند ٭ چنانچہ در تفسیر
کبیر و معالم التنزیل مذکور است کہ ان العرب کانوا یسمون
الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتهم بذکرها انتهی بخلاف عوام
مسلمین کہ ایشان درمیان کفر و اسلام خلط کرده اند کہ اولاً موافق
رسم کافران و عادت ہنود ان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
می کنند پس ثانیاً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن
غیر باقی میماند و سرش آن است کہ عوام مسلمین اعتقاد میدارند
کہ برای ذبح بجز این طریقہ نیست یعنی گمان می برند کہ بسم اللہ گفتن
وقت ذبح در جمیع صورت ضروراست خواه ذبح برای خدا باشد
چنانچہ در اضحیہ و عقیقہ و فدیہ حج و غیره و یا برای مہمان باشد یا برای

دعوت و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سورهٔ فاتحه و اخلاص و درود مقرر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای پیغمبری و یا برای پیری و بزرگی یا که برای جنی و یا برای روح خبیثی مانند شیخ سدو وغیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه چراغان شب برات و امثال آن چنانچه این معنی در میان خوندکاران و پیرزادگان جاهلان و ملا قرآنیان معمول و مروج است چنانچه سابق ازین مفصلا مرقوم شده است لیکن دانستنی است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصص کلام الهی نمی تواند شد زیرا که لفظ ما اهل عام است اگرچه محل نزولش خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنے قاعده کلیه باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس در ماده استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص مورد آن اعتبار ندارد و غلط است آنکه خصوص مورد نصوص مخصص

نص عام نخواهد شد لما في جميع كتب اصول الفقه العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب واز اینجا است که اکثر آیات الهی و احادیث نبوی در محلهای خاصه و در وقت های مختصه وارد شده اند و نیز در شان مکلفان که دران زمان حاضر بودند نازل شده پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی هرگز در حق عموم خلایق نافذ و ساری و تا قیام قیامت باقی و جاری نبودی بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما ازانجا که الفاظ قرآن و حدیث عام است و بمحلی و بشخصی خاص نیست لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین تا بقای نوع انسانی و در باره جمیع اهل بلاد تا فنای دنیای فانی دائم و قائم خواهد ماند او تعالی این دین قویم و شرع مستقیم را با مطوت تمام و ثروت تمام تا توالی لیالی و ایام جاری وساری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که مدلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت و اتقی الهدایت مطلق رفع صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح پس همان عموم و اطلاق درباب استنباط احکام و استخراج مسایل معتبر و معتمد خواهد بود واز اینجا است که حضرت مولانا امام المفسرین فخر الدین رازی در تفسیر کبیر اولا در تفسیر آیت مذکوره نظر بر خصوصیت

مورد و محل نزول او کرده تفسیر بالاخص به معنی مجازی او نقل
نموده وثانیاً بلحاظ اطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر
آورده و هر دو را از سلف نقل کرده اما عموم لفظ را ترجیح
داده چنانچه در تفسیر سورهٔ بقره فرموده است قوله وما اهل به لغیر الله
قال الاصمعی الاهلال رفع الصوت فکل رافع صوته فهو مهل وهذا
معنی الاهلال فی اللغة ثم قیل للمحرم مهل لرفعه الصوت بالتلبیة
والذابح مهل لان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون
اصواتهم بذکرها فمعنی قوله تعالی ما اهل به لغیر الله یعنی ما ذبح
للاصنام وهو قول مجاهد وضحاک وقتادة وقال الربیع ابن انس وابن
زید یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله تعالی وهذا القول اولی لانه اشد
مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد
بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتد او ذبیحته ذبیحة مرتد
انتهی ترجمه عبارت مرقومه سابقا مرقوم شده است فتذکر
امابعضی از کسانیکه درمیان عوام بلقب مولوی صاحب مشهور اند
و ابا عن جد بعادات عرفیه وبدعات رسمیه گرفتار اند و محبت
رسوم کفار و مودت عادات فجار در رگ و پوست ایشان
جاری و ساری است خصوصا بنذور حضرات اولیاء و نیازهای

سدات علماء عادی و دیگران زاہدی اند و جمیع مراسم کافران و
ہنود ان کہ در میان این ہا مروج است حق می انکارند علی الخصوص
نذر اولیاء را کہ جزو ایمان بلکہ عین دین اسلام می شمارند و بتاویلات
فاسدہ و باستدلالات ضعیفہ و روایات شاذہ آن ہمہ رسوم
کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توہم کردہ صورت
مرقومہ را حلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
و اجماع و قیاس شرعی است و ہم مخالف روایات فقہیہ
و اقوال مجتہدین * اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
متعددہ و احادیث صحیحہ منقول شد فہل من مدکر فلیدکر و مخالف
اجماع پس بجہت قاعدہ اجماعیہ کہ العبرۃ لعموم اللفظ لا لخصوص السبب
و مخالف قیاس شرعی پس بسبب آنکہ ہرگاہ جانوری کہ وقت
ذبح او از زبان نام غیر خدا خواندہ شود بالاتفاق حرام است
پس جانوریکہ وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تقرب
او داشتہ شود البتہ بطریق اولی حرام خواہد شد اگرچہ از زبان
نام مبارک او تعالی گفتہ شود زیرا چہ در صورتیکہ لسان و جنان
مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
نہ عبارات زبانی و کلمات دہانی * و روایات فقہیہ از کتب معتمدہ

مکتوب شده است و آینده نیز بفضله تعالی از کتاب های متعدده مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینتظر * و ازانجا است که در کتب فقهیه حرمت ذبیحهٔ که به نیت تقرب الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق و العموم مرقوم است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود * و نیز برابر است که نام خدا گفته شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید عند الذبح بلا دلیل است بلکه تعمیم نصوص شرعیه و اطلاق دلایل سمعیه را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است نعوذ بالله منهم و من اهوائهم و نلوذ عنهم و عن اغوائهم خدای تعالی هوای نفسانی و اغوای شیطانی را از دل هوا پرستان ایشان دور کرده براه راست رحمانی و هدایت ربانی آرد زیرا که تا وقتیکه هوای نفسانی تابع حکم ربانی نگردد هرگز ایمان و ایقان میسر نه شود * چنانچه در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب و السنة مرقوم است که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

وپیرو هر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت * پس اگر
مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی علیه الصلوۃ والسلام در
وقت معارضه داعیه حق و باعثه هوا پس مراد نفی ایمان کامل
است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت او ست
پس مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هوا تابع شود و نه گفت منتفی
و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال
نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هوا نباشد و تابع
حق و منقاد امر باشد کذا فی ترجمة الشیخ * اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگر چه
بر حسب لغت و حقیقت مطلق است اما عادت کفار که ایشان در
وقت ذبح نام بتان را می خواندند چرا مقید آن نشود و معنی حقیقی او متروک
نگردد زیرا چه قاعده اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادت
ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ متروک خواهد شد
و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
خواهد شد کما فی کتب الاصول والحقیقة تترک بدلالة العادة
جوابش بدو وجه است * وجه اول آنکه عادت قوم کفار عرف
عملی است و عرف قولی مقید اطلاق لفظ مطلق می شود نه عرف عملی

لما في العناية في فصل الوكالة بالنكاح من باب الاولياء والاكفاء * العرف على نوعين لفظي نحو الدابة يقيد بالفرس ونحو المال بالابل وعملي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس كل اكلهم الجل يد يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق اللفظ لان اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقييد يقابله ومن شرط التقابل اتحاد المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت که در عبارت کتب اصول مرقوم است عادت قولی است که مقید اطلاق نصوص می گردد چنانچه در شروح وحواشی آنها مصرح است * وجه دوم آنکه بطریق تنزل یعنی بعد تسلیم آنکه عرف عملی مقید لفظ مطلق باشد پس این تخصیص در باب ایمان جاری است نه در مطلق الفاظ لما في الاشباه فصل في تعارض العرف مع اللغة صرح الزيلعي ونحوه بان الايمان مبنية على العرف لا على الحقايق اللغوية * جواب سیوم از شبہ قید عند الذبح آنکه اهلال لغیر الله بر دو نوع است اول آنکه عند الذبح اهلال کند * دوم آنکه قبل ذبح اهلال کند بعد ازان همین نیت باقی و مستمر ماند تا آنکه به نیت سابقه ذبح کند اگرچه در ظاهر بر حسب عادت قدیمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد پس در صورت اولی اهلال در وقت ذبح حقیقۃ وشرعا موجود است *

در صورت ثانیه شرعا وحکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال بموجب قاعدهٔ شرعیه که اذا وجد شئ ولم یطرء علیه ضده یحکم بوجود ذلك الشئ* یعنے وقتی که چیزی حادث شود و بعد از ان رافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی که بانعدام آن تیقن نباشد* مثالش آنکه کسی وقت خروج از خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا خواهم کرد بعد ازان از نیت سابقه بر نگردد و هم منافی آن ازو سر زده نشود و وقت دخول در مسجد معهود تجدیدا نیت نکند و نماز شروع نماید درینصورت نماز ش ادا خواهد شد و نیت سابقه کافی و وافی خواهد بود* لما فی الاشباه فی البحث التاسع فی وقت النیة اذا توضا فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و افتتح الصلوة بتلك النیة فان لم یشتغل بعمل آخر تکفیه تلك النیة المتقدمة على الشروع و تبقی الی وقت الشروع حکما اذا لم یبدلها بغیرها کما فی الصوم* وایضا فیه فی شرائط النیة الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیة و المنوی انتهی پس اگر قید عند الذبح تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مجوله در آیت موصوفه داخل خواهد شد زیرا چه اهلال عند الذبح عام است

که حقیقة باشد یا کما و شرعا و در صورت مرقومه اگرچه حقیقة متحقق
نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه
معترض فهمیده است نعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که
چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله
یا تقرب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید
ثانی از کجا پیدا شد * و خلاصه شبهه آن اینست که اگر قید تعظیم
غیر الله زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحات
که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع
می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که
بمجرد نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت
بیع و شراء و هبه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان
کس است * جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد
است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله
است * چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در
آیت کریمه وما ذبح علی النصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت
اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر
خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما و شرعا تا ذبح باقی می ماند اما

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق یافته نشود ٭ چنانچه این قید در قاعدهٔ مرقومه مذکور است اما در صورت مذکوره خلاف ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت ذبح از اهلال بنام غیر خدا رجوع کرده اهلال بنام خدای تعالی کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقةً منتفی است حکما و شرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال نباشد ٭ جوابش بدو وجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تقرب بغیر خدا تا وقت ذبح باقی و مستمر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا باقی و مستمر خواهد بود ٭ و این را دو صورت است اول آنکه حقیقةً موجود و باقی باشد باین طور که تجدیداً و استینافاً نیت تقرب به آن غیر عند الذبح کرده باشد ٭ دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد باین طور که از نیت سابقه برنگردد و آنرا از دل خود دور نکند اگرچه وقت ذبح اعادهٔ آن نیت سابقه نکرده باشد زیرا چه در شرع شریف قاعدهٔ مستمره است که وقتی که قصد و نیت امری یافته شود بعد از ان تا وقتی که نیت و ارادهٔ سابقه را از دل خود دور نکند یا مر مخالف و مناقض نیت ماضیه یافته نشود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعاً و حکایت ماضیه را اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده می شود * چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزهٔ فردا کرده شود و مناقض آن یافته نه شود پس شرعاً نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت روزه حکم نموده می شود * و هرگاه این قاعدهٔ شرعیه معلوم شد پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعاً موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز شرعاً باقی ماند و هرگز منتفی و منعدم نگردید * چنانچه از اشباه و نظایر مفصلا منقول شد * پس با وجود بقای اهلال نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب بجناب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد زیرا که تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان هر دو شرط است و اگر یکی ازین دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود چنانچه سابقاً از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فتذکر * و سر درین باب آن است که چنانچه تسمیه مطهر ذبیحه است هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع مطهر و منجس نجس خواهد شد * چنانچه قاعدهٔ شرعیه است که اگر

شی طاہر و شی نجس مخلوط کرد پس غلبہ نجس را ست * و ظاہر است کہ ہر چیز نجس حرام است زیرا چہ انتفاع و استعمال نجس مطلقاً حرام است ہر وجہ کہ باشد و اکل اعظم وجوہ انتفاع است چنانچہ در ہدایہ در کتاب الاشربہ مرقوم است الانتفاع بالنجس حرام ولانہ واجب الاجتناب وفي الانتفاع بہ اقتراب پس این ذبیحہ نیز حرام است * جواب دوم آنکہ منجملہ شرائط حل ذبیحہ سہ شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچہ سابقا از جامع الرموز و در مختار منقول شد * سیوم اخلاص یعنی خالص کردن ذکر او تعالی از غیر لما فی الهداية والشرط الذكر الخالص پس اگر یکی ازین سہ شروط فوت شود ذبیحہ حرام خواہد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او تعالی گوید اگرچہ با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آرد اگرچہ با تعظیم او تعالی و یا ذکر او تعالی خلط کند درین ہر چہار صورت ذبیحہ حرام خواہد شد * پس در صورت مرقومہ کہ قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنانی او گفتہ باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکہ تعظیم غیر در دل باقی باشد اگرچہ با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحہ حرام

خواہد شد بہ جہت آنکہ درین صورت اگرچہ ذکر زبانی بنام غیر وقت ذبح یافتہ نشد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی است اگرچہ بقای حکمی بود پس بیشک ذبیحہ حرام است ٭ زیراچہ اخلاص دلی بہ تعظیم او تعالی کہ شرط حل ذبیحہ است درین صورت مفقود است ٭ ونیز قاعدۂ شرعیہ است کہ ہرگاہ زبان و دل مختلف شوند پس انچہ در دل است شرعاً معتبر است لما فی الاشباہ فی البحث التاسع فی محل النیۃ اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب چنانچہ بقا نیز مذکور شدہ است و دلائل آن از کتب فقہ و فتاوی بفضلہ تعالی مذکور خواہد شد فانتظر ٭ وسر درین باب آن است کہ ذبح یعنی صرف ریختن خون جانوری عبادت محضہ است و مخصوص بحق عز و علا است پس برای غیر خدای تعالی ہرگز جایز نیست بلکہ حرام محض بلکہ کفر است ٭ چنانچہ جمہور مجتہدین بہ کفر ذابح قائل اند کما مر مرارا ویجیئ ایضا تکرارا ٭ وقاعدۂ شریعت است کہ ہر عبادت بہر کیفیتی و کمیتی کہ در شرع وارد است دران زیادتی و یا کمی کردن از طرف خود جایز نیست ٭ خلاصہ آنکہ بہ ہیچ وجہ تصرف دران درست نیست و ہرگاہ کہ ذبح یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز ہر وجہیکہ جان آفرین مقرر ساختہ است بہمان وجہ ادا نمودن
ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود در ان نمودن
حرام است * و ذبح در شرع باین طور مامور است کہ شخصی
عاقل صاحب ملت توحید جانوری را کہ در شرع حلال است بآلۂ
تیز رگہای کہ در گردن حیوان است قطع کند در حالیکہ از زبان نام
شریف او تعالی بدون ضم چیزی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی
بغیر شرکت احدی در آرد پس اگر ذابح موحد نبود یا آلۂ تیز
برندہ نباشد مانند آنکہ از عصا سر جانوری را بشکند حرام خواہد شد *
و ہم چنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت با نام او تعالی ذبح
کردہ شود و علی ہذا القیاس اگر بہ تعظیم غیر خدا یا با ضم تعظیم
او تعالی ذبح نمودہ شود حرام می گردد * و سر درین باب
ہمان است کہ ذبح در شرع عبادت است پس اگر
بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بجناب او تعالی خواہد بود
و البتہ جایز خواہد شد و اگر بنام غیر خدا و یا تعظیم غیر و یا بہ شرکت
غیر با او تعالی در ذکر ظاہری یا تعظیم باطنی ذبح کردہ شود ہرگز
منسوب بحضرت سبحانہ نخواہد شد بلکہ مطرود و مردود خواہد بود
و بی شک حرام و نجس خواہد گردید * و نکتہ درین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات خواه در صفات مبغوض ترین افعال است نزد حضرت واحد احد متوحد تعالی عما یشرکون وتقدس عما یقوله المشرکون و تنزه عما ینعیه الضالون لهذا فرموده است که ان الله لایغفر ان یشرک به و یغفر مادون ذلك لمن یشاء یعنے خدای تعالی هرگز نیامرزد شرک را و بیامرزد سوای شرک را برای هرکه بخواهد * و در صحیح مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال رسول الله ﷺ قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیه معی غیری ترکته و شرکته وفی روایة فانا منه بري وهو الذي عمله ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی فرمود که من بے نیاز ترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد کاری را که شریک گردانید در ان کار با من غیر مرا بگذارم آن کار را و شرکت او را * و در روایتی آن است که پس من بیزارم از ان کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد برای او یعنے آن چیز برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم آن را زیرا که چون به سبب شرک خبثی دران پیدا گشت پس قابلیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد * لهذا آن چیز

بر دو دو درگاه احد و آن شخص رانده بارگاه صمد گشت والعیاذ بالله منه پس هرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت است تعظیم غیر خدا ملحوظ گشت درحقیقت این عبادت برای غیر صادر شد پس بی شبهه خبثی قوی در وی پیدا شد که بدتر از مردار گشت * زیرا چه مرده بدون تعظیم خدا مقبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا کشته گشته است و از اینجا است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی * و هرگاه اخلاص در عبادت شرط است پس لحاظ غیر در عبادت گنجایش ندارد چنانچه او تعالی فرمود * وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء حکم کرده نه شد بندگان آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص کننده گان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بیزار اند از جمیع ادیان دیگر * و چون قصد و لحاظ غیر دران دخل یافت هرگز اخلاص متحقق نه شد پس همانا که از درجه مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب است که در حدیث صحیح وارد است که ریا یعنی عبادت فعلی برای معاینه کنانیدن غیر و همچنین سمعه یعنی عبادت قولی برای شنوانیدن دیگری قسمی از شرک است چنانچه در مشکوة

شریف است که الریاء الشرك و این جہاد زا سہ باد فرمودند و وجہش ہمان است که ہرگاه در عبادت عملی یا قولی ملاحظہ غیره قصد آن مداخلت یافت بوی شرک پیدا کرد و بدرجۂ قبول عروج نیافت بلکہ در درکہ رد و طرد بیفتاد پس ذبح جانوری باذکر زبانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابہت با نماز باریا دارد که در ظاہر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا می کنند و تسبیح و تہلیل و تحمید از زبان بنام خدا می نمایند اما در دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بغیرا و مقصود می دارند و مدار درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف که در ابتدای مشکوة وارد است انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی یعنی بجز این نیست که جزای ہر عمل منوط بر نیت است و بجز این نیست که برای ہر مرد چیزی است که نیت آن کرده باشد* و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم ترجمہ بدرستیکه الله تعالی نظر نمی فرماید بسوی صورتہای شما و اموال شما و لیکن نظر می فرماید بسوی دلہای شما و اعمال شما* پس ظاہر شد که تسمیۂ خدا از زبان

یا نیت تعظیم غیر در جنان اصلا شرعا معتبر نیست بلکه معتبر همان است که در روان است و نیز قاعدهٔ شرعیه که اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب علی ما مر من الاشباه *

و هرگاه جانور مرقوم بسبب نیت تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است و ازینجا است که او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشرکون نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است علاوه برین آنکه در صورتیکه نام غیر خدا را در وقت ذبح جانوری بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد و باعث آن شرک نهانی است * اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول قید مذکور را یعنی لفظ عند الذبح هر دو صورت مرقومه را یعنی ذکر حقیقی و حکمی را جمع در میان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا چه صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی جوابش اولا آنکه مفسریکه قید مرقوم را در تفسیر خود ها آورده اند شافعی المذهب اند و نزد شان جمع بین الحقیقت والمجاز درست است

کما فی کتب الاصول پس این اعتراض بر حنفیان متوجه نمی شود زیرا چه ایشان قید نمی دهند بلکه تجویز هم نمی کنند و از انجا که اکثر اهل تفاسیر متقدمین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً تفاسیر که درین دیار مروج است اکثر ازان تالیف ایشان است چنانچه بیضاوی و جلالین و کشاف وغیره پس اگر کسی از حنفیان متاخرین بجهت تبعیت شان در مراصری هم چنان عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده چه عجب چنانچه صاحب تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیاً آنکه درین جا جمع بین الحقیقة والمجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیرا چه مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است هر دو صورت را و عموم مجاز نزد حنفیان جایز است کما فی کتب الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و درین جا کدام قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل همین قرینه قویه کافی است که معترض از ان غفلت نموده است * و ثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعیه است و اصطلاحات شرعی اگرچه به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلحاظ قید عند الذبح آنست که لوسلمنا که قید عند الذبح اتفاقی نباشد بلکه احترازی بود پس فائده اش این تواند بود که حرمت آن جانور بر تقدیری است که اهلال در وقت ذبح موجود و باقی باشد یعنے اگر قبل از ذبح از اهلال سابق درگذرد و از ان نیت باز گردد و خالصة لله ذبح کند حلال خواهد شد و یا آنکه جانور منذور مرقوم را پیش از ذبح او بنذر و شد و یا بکسی بدهد تا البته اهلال متقدم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی نخواهد بود پس قید مذکور احتراز از ین صورتها باشد * پس می گویم که با وجود این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد * جواب پنجم آنکه از انجا که آیت موصوفه ظاهرا شامل است تملیک را که برای غیر الله نموده شود یعنے جانوری که آواز برداشته شود بر او نام غیر خدا بقصد تملیک او برای آن غیر پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تملیک او برای آن در شرع درست است پس ممکن است که مفسرین مقیدین غرض از قید مذکور اخراج صورت تملیک را قصد کرده باشند و حاصلش آنکه جانوری که بنام غیر خدا نذر کرده شود وقتی حرام است که

مقصود نادر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این
جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورتهای
تمایک که این مقصود در آنها مفقود است * پس با وجود احتمال
مرقوم تمسک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون
لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس محتمل است که مراد
مفسرین مذکورین از تقید مرقوم تخصیص لفظ ما بحیوان
بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره
باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است
پس این قدر دانستنی است که از جوابهای مرقومه کسی
گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و مولف این رساله
آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف
روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بالا مزید علیه
صرف بلحاظ ارخای عنان و توسیع میدان جولان و بملاحظه
توفیر الزامات و تکثیر افادات این احتمالات عقلیه و تقریرات
دقیقه به معرض بیان و بمشهد بیان آورده و در حقیقت جواب
حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا
عبد العزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزیز بآن اشاره فرموده اند

شعر * فان القول ما قالت حذام * وان کثر التجشم في الکلام و اين
قايل البضاعة و کهتر اشناعة اگرچه درين باب
بسيار دست و پا زده و حکم مذکور را به منصهٔ بيان جلوه عيان
داده و هر دعوی را بوجوه شتی اثبات نموده و بدلايل قطعيه
و براهين يقينيه بپايهٔ ثبوت رسانيده و دفع معارضات و رفع
شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و شرف سبق
مر جناب عالی قباب راست قدس الله سره العزيز
فلو قبل مبکاها بکيت صبابة * بسعدی شفيت النفس قبل التندم
و لکن بکت قبلي فهيج لي * البکا بکاها فقلت الفضل للمتقدم
* اگر کسی را شبه خطور کند که در صورتيکه معنی ما اهل به بغير الله
مانودی عليه اسم غير الله باشد و قيد عند الذبح نيز معتبر نباشد
و لفظ ما که در آيه کريمه واقع است شی عام است يعنی خواه
من قبيل جانور باشد يا غير آن بود از قبيل ماکولات و مشروبات
يا از جنس ديگر مانند زر و سيم وغيره پس اگر مراد ازو بالخصوص
جانور باشد پس موجب تخصيص کيست و بر تقدير عموم او وجه
تفسير کلمهٔ ما بلفظ جانور چيست * جوابش آنکه از تقريرات سابقه
و تحرير است لاحقه که در اثبات معنی آيهٔ کريمه از کتب لغات

وتفاسیر مبین گردید ونیز از تحریرات ماضیه که در سئوالات
وجوابات مرقوم شد ظاهر وهویدا وباهر وپیدا گشت که حاصل
معنی آیهٔ شریفه نذر لغیر الله است ونذر لغیر الله بهر چیزیکه باشد
وبرای هر که بود مطلقاً حرام است ومورد آن نیز عام است
پس اگر شئی مطلق از هر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات
مباحه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت
مجیده محرره اراده کرده شود صحیح می تواند شد واگر بقرینه
میته وخنزیر وموقوذه منخنقه وما اکله السبع وما ذبح علی النصب
وغیره تخصیص لفظ ما بحیوان کرده شود بعید نیست ونیز برعایت
شیوع عادت مردمان که اهلال بر جانوران می کنند نه بر اموال
دیگر چنانچه فاتحهٔ رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند نه بر جنس ملبوسات
ونه بر صنف دراهم ودنانیر وفلوس وغیره اگر خاص جانور مراد داشته
شود عجب نبود * اما از انجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده
داشته باشد بلا قرینهٔ قطعیه قرآنیه وبغیر دلالت حدیث صحیح
مجمع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتمله وبدون ورود اجماع
مفسرین معتمدین ترجیح احدی از مدلولات متعدده هرگز جایز
نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین ومشخص نمی توان

کرد بلکه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست و ممکن است و الله اعلم بمراده ❊ و از این جا است که مفسرین محققین در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده می دارد و محتملات عقلیه متنوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از انها را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا چه در مشکوة شریف در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القران برایه فلیتبوء مقعده من النار کسیکه به گوید در تفسیر قرآن برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ وفی روایة من قال فی القران بغیر علم فلیتبوء مقعده من النار و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القران برایه فاصاب فقد اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند دران از پیش خود پس صواب کند و دریابد حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق او خطا کرد حکم خطا دارد ❊ و شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در شرح این حدیث گفته که اگر تفسیر آیتی کند و جزم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جزیکه نقل از ائمهٔ اہل تفسیر که بر سد سند آن بحضرت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به مشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتہی
اگر کسی گوید که درصوریکه احدی جانوری را بنام غیر خدای تعالی نامزد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را باین لفظ که این چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای فلان پیر نذر کردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال این ها اما در دل خود مراد و مقصود از ین کلام آن دارد که نذر برای خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خورانیدن آنها حاصل شود برای آن میت نامزده برسد * پس این نذر صحیح و خوردن آن چیز و محاصل آن زمین جایز است یا نه * اگر جایز است پس کسیکه بنام اولیاء نذر و نیاز می کند همین مرادی دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود * حال آنکه علماء متقدمین و فضلاء متاخرین قرناً بعد قرن باستحلال آنها فتوی داده اند و خود از ان ها انتفاع گرفته و بدیگران رسانیده اند

وکسی از علمای پیشینیان و فقهای گذشتگان بر این اعتراض نکرده
و احدی ازان اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تمامی مسلمین
بر جواز و تنزل آن منعقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن * و نیز ارشاد
نموده اند که لا تجتمع امتی علی ضلالة * و امثال آنها پس انکار
اجماع مرقوم بسوی انکار این همه احادیث رجوع می کند
والعیاذ بالله منه * جوابش موقوف بر تمهید مقدمه ایست و آن
این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
عوام نذر لغیر الله می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام
را مبدل بحلال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
شائع و ضائع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
این قدر نمی فهمد که این تاویل رکیک و عذر لنگ هیچ وجه
نافذ را و هم ماول را فائده نمی بخشد زیرا چه بیچاره عوام کالانعام اند
این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سلیم
شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نیز می رانند * زیرا چه
کسی که در دل خود نذر خدای تعالی منظور دارد و تقرب
بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و کدام

حاجت روداده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را
در صورت حرام و کفر و شرک انداز د آیا آن کس قدرت
نمی یابد که انچه در دل وارد بر زبان نیز آرد * پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جهال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است نعوذ بالله
من شرور اقوالهم ومن سیئات اعمالهم في الفصول العمادية في
فصل ما یوجب الکفر و ما لا یوجبه اعلم انه اذا کان في
المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد یمنع التکفیر فعلي المفتي
ان یمیل الي الوجه الذي یمنع الکفر تحسینا للظن با لمسلم ثم
انکانت نیة القائل ذلك فهو مسلم وانکانت نیته هو الوجه الذي
یوجب الکفر فلا ینفعه حمل المفتي کلامه علی الوجه الذي لا یوجب
الکفر * و یومر با لتوبة والرجوع عن ذلك وبتجدید النکاح بعد
الاسلام * ثم ان اتی بکلمة الشهادة علی وجه العادة لم ینفعه ما لم
یرجع عما قال لانه با لاتیان بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرتفع الکفر
یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند وجوه یافته شود که هر یکی
از آنها موجب کفر باشد گر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
تقدیر واجب است بر مفتی که بمرد مسلم گمان نیک برد

به کفر او حکم نکند بلکه بر حسب وهمی که کفر را منع کند فتوی دهد پس مراد اشتی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان وجه کفر بود پس حمل مفتی کلام او را بر وجه غیر کفر هیچ فایده نمی بخشد بلکه فتوی مفتی رایگان است زیرا چه در نفس الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بتوبه واستغفار و رجوع ازان قول و عمل و به تجدید اسلام و به تزویج ثانی با زوجهٔ خود پس مراد داشتنی است که اگر شخص مرقوم کلمهٔ شهادت را بر سبیل عادت سابقه خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بلکه ضرور است که او اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سر نو ایمان آرد و تجدید کلمهٔ توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمهٔ شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرتفع نمی شود تا دامی که قول کفر را ترک نه کند و ازان رجوع نه نماید و تا وقتیکه کفر او مرفوع نه شود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

باید یگر ضد اند و دو ضد در یک جا جمع نمی شوند انتهی * پس بعد تمهید مقدمهٔ مذکوره بدانکه نذر لغیر الله که درمیان عوام مروج است بر دو نوع است * اول آنکه آن غیر را بصورت منادی نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیر دستگیر این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرمائید اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد * دوم آنکه بدون ندا بانوعیکه اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این بز را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال آن بهر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت ها در معنی نذر لغیر الله محکم است اصلا احتمال و تاویل امر دیگر ندارد زیرا چه حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت خلاف ظاهر هرگز معتبر و مقبول نخواهد شد * و تاویل مرقوم در سوال اصلا گنجایش ندارد زیرا چه قاعدهٔ اصول است که در هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او محمول خواهد شد تا وقتیکه قرینه قویه بر خلاف آن یافته نه شود * و نیز بجهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

او هرگز مسموع و معتمد نخواهد شد زیرا چه قاعدهٔ اصول ست که هر کلامی که در مرادی صریح باشد حکم او لازم خواهد شد و محتاج سوی نیت و اراده نخواهد شد * خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای نذر باشد محتاج بسوی نیت نخواهد شد لما فی الچلپی حاشیة شرح الوقایة قوله ثم ان لم ینو شیأ الخ اقول وجه کونه نذرا ان اللفظ موضوع له ودلالة اللفظ لا تحتاج الی النیة لانه حقیقة کلامه و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هرچه در نظر دیده و در ظاهر شنیده شود برحسب آن اجرای احکام دنیاوی نموده خواهد شد * و نیز بملاحظه آنکه الفاظ ناذرین مبتنی بر عرف است یعنی عبارت ناذر به معنی عرفی محمول است و عبارت مرقومه در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در معنی نذر لغیر الله معروف و مستعمل است چنانچه در اشباه در قاعدهٔ سادسه العادة محکمة مرقوم است * و منها الفاظ الواقفین تبتنی علی عرفهم و کذا لفظ الناذر والموصی والحالف * پس بر تقدیر یکه عبارت مرقومه از کسی صادر گردد و قرینهٔ قویه برخلاف ظاهر کلام او پیدا نه شود بلا تامل بحرمت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلاً احدی جانوری را بنام خدا ذبح کند حکم بحل آن نموده خواهد شد مگر وقتیکه قرینهٔ قطعیه بر خلاف آن یافته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی جانوری را پیش قبری یا بتی و امثال آن برده و تعظیم آنها کرده و اهتمام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند اگرچه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک و بلا تامل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این همه افعال ظاهری قرینهٔ یقینیه و دلالت قویه بر ذبح لغیر الله دارد هیچ تاویل را دران دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل آن از کتب متعدده بفضله تعالی مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینتظر و بالفرض والتقدیر اگر فی الواقع ناذر مرقوم معنی حقیقی کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد دارد یعنی الفاظ نذر لغیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از ان تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر صرف ایصال ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس البته فیما بینه و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

خدای تعالی که واقف باطن و نهان و ظاهر و عیان است
نذر صحیح است و منذور حلال اما قضاءً یعنے در احکام
دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بحرمت شئی منذور
مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقومه
مطابع خواهد شد در حق او حرام است لما في الاشباه في المبحث
التاسع في محل النية لو قصد بلفظ غير معناه الشرعي وانما قصد
معنى آخر كلفظ الطلاق واراد به الطلاق من وثاق لم يقبل قضاء ويدين
یعنے اگر کسی کلامی بگوید و معنی شرعی آن اراده نکند بلکه
معنی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجهٔ خود را
بگوید که تو طالق هستی و ظاهر کند که مراد من معنی شرعی
آن که رها کرده شده از نکاح است نبود بلکه رها کرده از قید و
زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد
کرد بلکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت
خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و
هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف
اطالت که مفضی سوی ملالت است عبارتهای آنرا درینجا
نقل کرده نشد اما دانستنی است که بدین تقدیر احکام

نذر لغیر اللہ جاری خواہد شد یعنی مصرف آن فقراء و مساکین
و امثال آنہا خواہند بود و ناذر را و اولاد و آباء او را و اغنیا را
خوردن آن جایز نخواہد بود چنانچہ در کتب فقہ مسطور و در ہمین
رسالہ نیز مذکور است و خلاصۂ تقریر ابن مقام و تحریر این
مرام آن است کہ در صورتی کہ کسی از زبان خود نذر
لغیر اللہ کند پس بر حسب ظاہر قول ناذر جمیع مسلمانان را
واجب است کہ آن چیز را حرام دانند و ہرگز او را نخورند
کہ وقتی کہ نذر برای خدا بہ تقرب او تعالی بالیقین ظاہر و آشکارا
شود و ہرگاہ نذر لغیر اللہ متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تناول
آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
اغنیا جایز نیست اگر کسی گوید کہ تسلیم کردم کہ آیت
کریمہ ما اہل بہ لغیر اللہ شامل است جانوری را کہ بنام غیر خدا
نامزد کردہ شود و وقت ذبح او نام خدا گفتہ شود یعنی آیہ
شریفہ مقتضی حرمت صورت مرقومہ است اما در جزو
ہشتم در رکوع اول در سورۂ انعام موجود است ما لکم ان لا تاکلوا
مما ذکر اسم اللہ علیہ وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم
الیہ یعنی نیست مر شما را آنکہ نہ خورید از انچہ یاد کردہ شود

نام خدای تعالی بر او و بدرستیکه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما مگر وقتیکه مضطر شوید یعنے ناچار شوید بہ خوردن آن انتہی پس آیت مذکوره شامل است صورت مرقومہ را و مقتضی حل آن است پس این آیت کہ متاخر است چرا ناسخ آن نباشد و اگر بالفرض حال آیت اولی و ثانیہ معلوم نباشد کہ کدام ازین دو آیت مقدم است پس در صورت مرقومہ تعارض آیتین ثابت خواهد شد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع باصل کہ اباحت است نموده نمی آید یعنے اذا تعارضا تساقطا والاصل الاباحة یعنے وقتی کہ دو آیت متعارض شوند ویکی را بر دیگری ترجیح نباشد پس هر دو از درجہ اعتبار و احتجاج ساقط می شوند بعد ازان رجوع کرده می شود باصل هر شی کہ اباحت است ٭ جوابش برچند وجہ است اول آنکہ می پرسیم کہ آیت ثانیہ عام است جمیع جانوریرا کہ بر او نام خدا ذکر کرده شود و بهر نهجیکہ باشد یا خاص است بصوریکہ در شرع معهود و معین است در باب حل هر ذبیحہ پس اگر عام باشد لازم آید کہ جانوری کہ بر و نام خدا گفتہ خنق کرده شود یا از عصا و یا از

سنگ کشته شود یا برای بتی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده شود حلال باشد و حالانکه حرمت این صور تنها منصوص قرآنی است چنانچه در آیت مرقومه والمنخنقة والموقوذة والنطيحة والمتردية وما ذبح على النصب الخ بالتفصیل مرقوم شد * پس معلوم شد که آیت مرقومه خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود و ذبح کرده شود بشرایطیکه در شرع شریف مقرر و معین است و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده شود و اگر برای تعظیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته باشد لما مرسابقا و آنفا بما لا مزيد عليه لیکن درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب تکرارا مرقوم می گردد في جامع الرموز فلو سمى على ذبيحة وذبح لغيره تعالى لم يحل وانما قلنا لله تعالى لانه لو سمى وذبح لغيره تعالى لا يحل لانه ذبح تعظيما له لا لله تعالى * وفي الدر المختار ولو سمى ولم تحضره النية صح بخلاف ما لو قصد بها التبرك في ابتداء الفعل او نوى بها امرا آخر لا يصح فلا يحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد کما هو الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت اولی را ناسخ است و تسلیم نموده شود که درمیان هردو آیت تعارض واقع است پس دانستنی است که قاعدهٔ کلیه اصول فقه است که هرگاه دریک صورت دلیل محرم و دلیل مبیح هردو جمع شوند و تاریخ آن ها معلوم نباشد که کدام مقدم است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبود پس عمل به محرم کرده خواهد شد لما فی الاشباه والنظایر اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام حدیث اورده جماعة ما اجتمع الحلال والحرام الا غلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دلیلان احدهما یقتضی التحریم والآخر الاباحة قدم التحریم وهکذا فی کتب الاصول تبرکناه مخافة الاملال و معترض که بجهت اذا تعارضا تساقطا ویحکم بالاصل الذی هو الاباحة را قاعده کلیه نام نهاده است منشای آن سوء فهمی ولاعلمی او است بالکه قاعدهٔ کلیه اذا تعارض المبیح والمحرم یعمل بالمحرم مخصص قاعدهٔ مذکوره است جواب سیوم آنکه در صورت تعارض دو آیت قاعدهٔ اصولیه بر این نوع است که وقتی که درمیان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بحدیث رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی ثابت
نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود * و اگر از قول اصحاب
نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده
می شود * پس اگر از قیاس نیز غلبهٔ یکی بر دیگری ظاهر نه شود
پس آن وقت باصل آن شی که دران تعارض واقع شده است
حکم کرده می شود بر اینکه است که اصل آن شی حل بود یا حرمت
اما آنچه معترض گفته که وقت تعارض آیتین مطلقا باباحت حکم
کرده می شود پس این غلط محض و افترای بحت است
لما فی کتب الاصول حکم التعارض بین الآیتین المصیر الی السنة
وبین السنتین المصیر الی قول الصحابة وبین قولی الصحابة الی
القیاس وبین القیاسین الی تقریر الاصول و در صورت مرقومه
اگر تعارض آیتین مرقومتین فرض کرده شود پس بر حسب
قاعدهٔ مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود
چنانچه حدیثی در ابراهیم شاهی از سنن ابی داود منقول است
قوله علیه السلام لاعقر فی الاسلام ای عند القبور وایضا فیها ان النبی
علیه السلام نهی عن ذبائح الجن * چنانچه آینده بفضله تعالی مذکور
خواهد شد * و در دستور القضاة از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبی صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی
ماذبح امتی علی الاصنام والاوثان والاوزاد والآبار والحجار
والانهار والبیوت والعیون والاودیة فالذابح مشرک والملک بوحة میتة
پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است
و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومتین از حدیث
مرتفع نه شود پس بر طبق قاعدهٔ مذکوره ضرور است که بسوی
قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
ببقا از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لوان
مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیرالله صار مرتدا
وذبیحته ذبیحة مرتد و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین
مزبورتین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعدهٔ
مرقومه لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده
شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام
غیرخدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگرچه در دل
تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس
جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیرخدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگرچه از زبان نام خدای تعالی بخوانند
به جهت شرکت در علت حرمت که تعظیم غیر خدا است در وقت
ذبح جانور کما عرفت وستعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت
اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگرچه
در آیت ثانیه بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
آیت مرقومه مخصص آن است یعنی جمله وقد فصل لکم ما حرم
علیکم الخ صورت متنازع فیها را از آیت ثانیه مذکوره خارج
می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جمله فصل لکم ما حرم علیکم
هست چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی
انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله
الی آخر الآیة و هرگاه آیت کریمه اعنی ما لکم ان لا تاکلوا
صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الآیتین نیز
ثابت نشد پس بوجه من الوجوه حل جانور منذور مذکور ثابت
نگردید * اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سورهٔ
انعام موجود است کلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مومنین
شامل است صورت مرقومه را پس صراحتًا حکم به خوردن
جانوری که نام خدای تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بلکه

در صورت باز ماندن از خوردن آن تهدیدی است سخت
چنانچه کلمهٔ ان کنتم بآیاته مؤمنین ناطق بآن است جوابش
آن است که صورت مرقومه از آیت مزبوره مخصوص و منسوخ
است از آیتهای دیگر یعنی آیتهای سورهٔ بقره انما حرم علیکم
المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله الآیة وآیتهای سورهٔ مایده
اعني حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به الیٰ
قوله وما ذبح علی النصب الخ زیرا که آیت مرقومه مندرجه سوال
یعنی کلوا ما ذکر اسم الله علیه در سورهٔ انعام است و این سوره در
مکهٔ معظمه قبل از هجرت نازل شده است و سورهٔ بقره در اول
قدوم مدینهٔ مشرفه بعد از هجرت نزول یافته است و هم چنین
سورهٔ مایده آخر سورهای قرآن است در باب نزول ونیز آیات
سورهٔ انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما الی قوله الا ان یکون میتة
او دما مسفوحا او لحم خنزیر او فسقا اهل لغیر الله به بعد چند رکوع
است از آیت مذکوره یعنی کلوا مما ذکر اسم الله علیه الخ پس
این همه آیات مرقومه ناسخ است مر آیت مرقومهٔ
سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است
من شاء فلیطالع ثمه وجواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظهٔ آیت شریفهٔ ما لکم ان لا تاکلوا
الخ است مرقوم گردیده در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ
آیت کریمه کلوا مما ذکر اسم الله علیه است جاری می توانند شد
بادنی تغییر اما بخوف تطویل و املال فروگذاشته بر ذہن سلیم
و طبع مستقیم حواله نموده شد * بہتر بدانکه اگر این ہمه
تقریرات مذکوره و جوابات مزبوره در خاطر کسی جا نه کند و
به جهل مرکب خود واماند و بر جهالت و غوایت و شرارت و
غباوت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
می آرم که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تغییر
دران گنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسر حد الحاد و کفر رسانند
نعوذ بالله من ذلك و آن این است که صورت مرقومه نذر
برای میت است و جمیع نذر برای غیر خدا بالاجماع باطل و حرام
است پس بلاشبه نذر مرقوم باطل و حرام است
لما فی البحر الرایق فی فصل النذر من کتاب الصوم و اما النذر الذی
ینذره اکثر العوام کان یکون لانسان غایب او مریض او له حاجة
ضروریة فیاتی بعض قبور الصلحاء فیجعل ستره علی راسه ویقول
یا سیدی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلک من الذهب کذا او من الفضة کذا او من الطعام کذا او من الماء کذا او من الشمع کذا او من الزیت کذا فهذا النذر باطل بالاجماع لوجوه * منها انه نذر لمخلوق والنذر للمخلوق لا یجوز لانه عبادة والعبادة لا تکون للمخلوق ومنها ان المنذور له میت والمیت لا یملک ومنها ان ظن ان المیت یتصرف فی الامر دون الله واعتقد ذلک کفر الی قوله للاجماع علی حرمة النذر للمخلوق ولا ینعقد ولا تشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا یجوز لخادم الشیخ اخذه ولا اکله ولا التصرف فیه بوجه من الوجوه الا ان یکون فقیرا وله عیال فقراء عاجزون عن الکسب وهم مضطرون فاذا علمت هذا فما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت وغیرها وینقل الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین مالم یقصدوا بصرفها الفقراء الاحیاء قولا واحدا انتهی * خلاصہ ترجمہ آن کہ نذری کہ بیشتر عوام می کنند مانند آنکہ کسی را دوستی بہ سفر رود ویا بیمار شود ویا حاجتی پیش آید پس نزد قبر بعضے از بزرگان می آید وپردہ قبر را بر سر خود نہادہ وبادب ایستادہ می گوید کہ یا حضرت اگر فلان شخص نزد من بیاید ویا فلان بیمار آرام گردد ویا فلانی حاجت من بر آید پس برای شما این قدر زر یا نقرہ یا

شیرینی و غیره ادا کنم پس این چنین نذر باطل است بالاجماع یعنے بدون خلاف احدی از علماء بچند وجوه* اول آنکه نذر برای مخلوق جایز نیست زیراچه نذر عبادت است و عبادت خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر* دوم آنکه آن شی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک چیزی نمی شود* سوم آنکه ناذر را عتقاد می کند که آن بزرگ قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است* واتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شی منذور حرام است* و خادمان مقبره آن بزرگ را گرفتن آن چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوجه من الوجوه تصرف در آن شی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر مگر در صورتیکه کسی محتاج و عاجز بود و از گرسنگی خوف هلاکت دارد پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لغیر الله معلوم شد پس چیزها نیکه پیش قبور اولیاء می برند و از آن چیزها تقرب بدرگاه ایشان می جویند حرام است

باجماع مسلمین مگر در صورتیکه محتاجان را دادن مقصود باشد و ایصال ثواب آنها بروح آن اولیاء منظور بود نه تقرب وخوشامدی مخترات ایشان پس البته درست است وایضا فی الفتاوی العالمکیریة فی آخر باب الاعتکاف والنذر الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصلحاء ویرفع ستره قائلا یا سیدی یا اذا قضیت حاجتی فلک منی من الذهب کذا مثلا باطل اجماعا الی قوله واذا عرفت هذا فمایوخذ من الدراهم ونحوها وینقل الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع مالم یقصد وابصرفها الفقراء الاحیاء قولا واحدا وقد ابتلی الناس بذلک انتهی وایضا فی الدر المختار فی آخر کتاب الصوم اعلم ان النذر الذی یقع للاموات من اکثر العوام وما یوخذ من الدراهم والشمع ونحوها الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فهو بالاجماع باطل وحرام مالم یقصد واصرفها لفقراء الانام وقد ابتلی الناس بذلک ولا سیما فی هذه الاعصار وفی شرح المحقق البقر الذی یذ بحه الکافرون باسم الآباء والاجداد حرام لان فیه حرمتین احدهما انه ملک النا ذر ولا یجوز للمومن ان یتصرف فی ملک الغیر و یاکل لان حق الغیر حرام والثانی ان ما یطعم الکافرون باسم

الانبياء فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان ياكل منه وكذا البقر لانه
منذور باسم الميت وكذا البقر الذي ينذره الناس بارواح المشايخ
لانه منذور باسم الميت انتهى * خلاصه عبارت شرح متفق
آنكه گاوي كه كافران بنام پدران خود ها نذر مي كنند حرام است
زيرا چه دران گاو از دو وجه حرمت است * اول آنكه گاو
مذكور ملك ناذر است و تصرف در ملك غير حرام است *
دوم آنكه بنام مردگان منذور است و منذور براي غير خدا
حرام است و هم چنين گاوي كه بارواح اوليا نذر مي كنند
حرام است زيرا چه منذور بنام مرده است انتهى * اگر كسي
گويد كه عقيقه در شرع ثابت است و جز اين نيست كه بنظر
استبشار بولادت مولودي گوسپندي را ذبح مي كنند پس
هم چنين وقت قدوم اميري و مانند او جانوري را ذبح كردن
چرا جايز نباشد چنانچه در شمايل ترمذي مرقوم است كه
ابو الهيثم انصاري وقت قدوم آن حضرت ﷺ بزي را ذبح
كرده بود * جوابش آن است كه فرق است درميان استبشار
و تعظيم پس اگر ضيافت قادم و اظهار بشارت قدوم او
مقصود باشد جايز است چنانچه وقت رسيدن شخصي از سفر و يا در هنگام

در آمدن بزرگی در خانهٔ کسی گوسپندی را ذبح کنند و اطعام آن شخص از گوشت آن گوسپند معه تحصیل بشارت و سرور بقدوم آن کس مقصود دارند و همین محمل حدیث ابوالہیثم انصاری است که وقت قدوم آن حضرت ﷺ بزی را ذبح کرد و گوشت او را بآن حضرت و اصحاب خورانید ٭ اما اگر تعظیم قادم و تقرب باو از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی از ذبح کردن بزی صرف ریختن خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظور بود نه گوشت آن جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بود نه اطعام و ضیافت او پس بی شک حرام است و همین است محمل جمیع صورتهائیکه در کتب فقه و فتاوی مرقوم است یعنی ذبح بقدوم امیر و نحوه الخ ٭ پس فارق درمیان حلال و حرام آن است که اگر تعظیم مذبوح له و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطر او از مجرد اراقت خون او یعنی اظهار تعظیم شخصی به کشتن جانوری مقصود باشد و گوشت آن مذبوح و ضیافت مذبوح له مطلوب نبود حرام است ٭ و اگر اطعام و ضیافت آن کس از گوشت آن ذبیحه منظور بود و تعظیم آن شخص بخورانیدن گوشت ذبیحهٔ مرقومه مرکوز باشد. اما تعظیم آن کس

ریختن خون او غرض نباشد حلال است واگر در ضمن ضیافت آن کس اظهار خوشی خود وابراز خوشنودی او نیز مراد باشد هیچ ضرر و نقصان ندارد چنانچه سابقاً مشروحاً مذکور شده * وخلاصه آن که از ذبح کردن جانوری برای شخصی صرف کشتن او و ریختن خون او همین قدر غرض اصلی بود و گرفتن گوشت آن جانور مقصود نبود یا که گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خورانیدن و یا آنرا بدریا انداختن و یا آن را به سگان وددان دادن هر همه نزد مالک آن جانور یکسان باشد واز ملاحظه آن کس صرف تعظیم او و خوشنودی او و تقرب باو وخوشامد او مقصود مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا بدیگری امر فرماید وخواه آن کس مذبوح له زنده باشد یا مرده وخواه روح طیب بود یا روح خبیث وخواه انسان باشد یا جن و دیو و شیطان و بت و درخت و تالاب وامثال آنها باشد و خواه قبر صادق بود یا قبر کاذب مانند علم و جهنده و پنجه و شده و گهواره و مانند آنها * پس این همه صورتها بالاتفاق حرام است و در کفر فاعل اختلاف است اما جمهور علما و اکثر فضلا

بہ کفر او قائل اند * و اگر از ذبح جانوری برای شخصی صرف
صرف گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیلۂ او بود و
ہم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و ملاحظۂ آن شخص
صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب
آن برای آن شخص مذبوح لہ مطلوب بود پس بی شک
حلال است * پوشیده نیست کہ اگر کسی بہ مضمون
قبض شرحون لما یدل علی الایمان فی قلوبهم و بہ فحوای ہٰ ایت
انّہا کی ختم اللّٰہ علی قلوبهم در ضلالت و غباوت و جہالت
و غوایت خود واماند و این ہمہ تقریر است کہ در تفسیر قولہ تعالیٰ
اہل بہ لغیر اللّٰہ و توجیہات کہ در مادۂ نذر لغیر اللہ مبین و مبرہن
شد در دل غوایت منزل و در سرشت غباوت سرشت
او جا نگیرد پس دلائل شرعیۂ دیگر بر دعوی مرقومہ کہ دال
صریح و ناطق صحیح است می آورم * اما از قرآن پس قولہ تعالیٰ
وما ذبح علی النصب الخ فی القاموس نصب بضمتین کل ما یعبد
من دون اللّٰہ کالنصب بالضم والانصاب حجارۃ کانت حول
الکعبۃ وفی التفسیر الزاہدی وما ذبح علی النصب ای المنصب
ای آنچہ می کشند برای بتان وفی التفسیر الکبیر ما ذبح علیہا

المنصب فيه وجهان احدهما ما ذبح على اعتقاد تعظيم النصب والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان * وهكذا في معالم التنزيل پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود به قصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواه قبر اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهنڈا و اشباه آنها و یا به تعظیم میتی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم کسی زنده خواه نزد مذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا چه علت حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز از ین نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا باراقت خون حیوانی و ازانجا که در صورتهای مرقومه عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه سابق ازین در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد *

اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت که در ابراهیم شاهی و کنز العباد از سنن ابی داود نقل کرده است لا یجوز ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله علیه السلام لا عقر فی

الاسلام اي عند القبور هكذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح
على الفناء ا الجديد لان النبي صلعم نهى عن ذبائح الجن بناء على انهم
يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يؤذيهم الجن فابطل صلى الله عليه
وسلم ونهى عنه * وفي دستور القضاة في الباب السادس عشر من المصدين
قال النبي صلى الله عليه وسلم حرم الله تعالى ما ذبح امتي على
الاصنام والاوثان والاوزار والآبار والاحجار والانهار والبيوت
والعيون والاودية فالذابح مشرك والمذبوحة ميتة والموءة بايدة
و در مشکوة در جلد ثالث در کتاب الذبائح است و هم در جامع صغیر سیوطی
لعن الله من ذبح لغير الله و نیز در سنن ابی داؤد است نهى رسول الله صلى
الله عليه وسلم من معاقرة الاعراب قال داؤد يعني في القبور ترجمه منع
کرد رسول خدا از پی کردن اعراب ابو داؤد گوید که نزد قبور * و شراح
این حدیث نوشته اند که در جاهلیت رسم عرب بود که جانوران
را نزد قبور به نیت مقبور ذبح می کردند لهذا ذبح مذکور ممنوع شد *
و در مشکوة در جلد ثالث در باب النذور مرقوم است
نذر رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ينحر ابلا
ببوانة فاتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبر فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيها وثن من اوثان الجاهلية

يعبد فقالوا لا قال فهل كان فيها عيد من اعيادهم قالوا لا فقال
اوف بنذرك فانه لا وفاء لنذر في معصية الله

يعني نذر كرد مردي در زمان آن حضرت صلي الله عليه وسلم
كه ذبح كند شتري را در موضع كه نام او بوانه بود * پس
آن مرد نزد پيغمبر خدا آمد و خبر كرد آن حضرت را باين قصه
پس گفت آن حضرت آيا بود در آن موضع بتي از بتان
زمان جاهليت كه پرستيده مي شد گفتند نبود پس گفت
آن حضرت آيا بود در وي عيدي از عيدهاي اهل
جاهليت گفتند نبود پس گفت آن حضرت وفا كن بنذر خود
در ترجمهٔ شيخ عبد الحق دهلوي مرقوم است كه ازينجا معلوم
شد كه كسي كه نذر كند ذبح را در مكاني لازم است وفا بدان
اگر آن موضع معبد اوثان ويا مجمع كفار نبود واگر اين چنين بود
صحيح نه بود زيرا چه نيست وفا بنذر را در معصيت خدا انتهى *
پس ازين حديث صاف ظاهر شد كه در جائيكه بت
باشد يا موضع عبادت كفار باشد يا محل عيد و جشن كافران
بود يا جائيكه دران مظنهٔ پرستش كفار باشد مانند قبر وغيره
در آنجا جانوري را ذبح كردن حرام است بعلت قصد تعظيم

و تقرب بسوی غیر خدا باشد در موضعی که منظور قصد تعظیم و تقرب بسوی غیر خدا باشد. ذبح در آنجا ممنوع است اگرچه در حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد اما ثبوت حرمت جانور مرقومه از اجماع پس در تفسیر کبیر مرقوم است که اجمع العلماء ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند برین که اگر مسلمی جانوری را ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذبوحه مرتد یعنی در حکم مردار و همین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقاً مذکور شد که والاجماع علی حرمة النذر للمخلوق وانه حرام بل سحت الی قوله فما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها وینقل الی ضرائح الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع کرده اند بر حرمت نذریکه برای مخلوقی باشد و شی منذور حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شمع و روغن و امثال آنها سوی مقابر اولیا برده می شود و تقرب

بایشان مقصود می باشد باتفاق جمیع مسلمانان حرام است
و نیز از عالمگیری منقول شد * اعنی ما یوخذ من
الدراهم ونحوها الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع
اما کفر ذابح مرقوم پس درمیان علما مختلف است لیکن
اکثر علمای محققین و فضلای مدققین قائل به کفر او هستند
چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و درمختار و تفسیر نیشاپوری
و قاضیخان منقول شد * فلینکر فهل من مذکر ولیعتبر فهل
من معتبر * اما دلائل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و
فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند
کتب که متداول بین الناس و مشهور بین العوام و
الخواص است آورده شد * فی الاشباه والنظائر فی
المبحث الثانی من قاعدة الامور بمقاصدها والذبح قد یکون
للاکل فیکون مباحا او مندوبا او للاضحیة فیکون عبادة او لقدوم
امیر ونحوه فیکون حراما او کفرا علی قول * وایضا فی الاشباه فی
المبحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصدها وصرح فی البزازیة
من الفاظ الکفر ان الذبح للقادم من حج او غزو او امیر او غیره
تجعل المذبوح میتة واختلفوا فی کفر الذابح وایضا فی الاشباه

في كتاب الذبائح ذبح لقدوم امير اولواحد من العظماء يحرم
ولو ذكر الله تعالى وللضيف لا * وفي الدر المختار في كتاب الذبائح
ولو سمى ولم تحضره النية صح بخلاف ما لو قصد بها التبرك في
ابتداء الفعل او امرا آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبح
لقدوم الامير ونحوه كواحد من العظماء يحرم لانه اهل به لغير
الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان
قدمها لياكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف اوالوليمة اوللربح
وان لم يقدمها لياكل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غير الله فيحرم
وهل يكفر فيه قولان في شرح الوهبانية * شعر * وفاعله جمهورهم
قال كافر * وفضل واسماعيل ليس يكفر * وفي درة الانظار شرح الدر
المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترن بذكر اسم
الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم المقصود لضيافته او بعد قدومه
بمدة لذلك فلا شبهة في جوازه بل مندوب ويجوز اكل ذلك
المذبوح واما اذا كان عند قدوم فان كان القصد ذلك فالحكم ما
ذكر وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة * وضابطته انه
ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازعه
الناس كما هو المعهود في بلدتنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت و

فی الجوهرة الذبح عند مرى الضيف تعظيما له لايحل اكلها وكذا عند قدوم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبح عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا باس وفی الفصول العمادية في باب ما يكون كفرا من ذبح فی وجه انسان شيا وقت قدومه كفر الذابح والمذبوح ميتة وفی فتاوی قاضيخان وفتاوی عالم كيرى في باب ما يكون كفرا رجل ذبح لوجه انسان في وقت الخلعة وما اشبه ذلك كفر والمذبوح ميتة لا توكل وفی خزانة المفتين ومن ذبح لوجه انسان وقت قدومه كفر الذابح والمذبوح ميتة وفی القنية في كتاب الذبايح ذبح لضيف شاة وسمى الله تعالى يحل ولو ذبحه لقدوم الامير وواحد من العظماء وذكر اسم الله لا يحل لان فی الاول الذبح لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه عنده وياكل منه وفی الثانی لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا لا يضعه منه بل يدفعه لغيره فعلى هذا ما يفعله القصابون في بلدنا من اصعاد البعير بالنحر جارتاك وقت الفشار فيذبحونه فيه فهو ميتة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا قول عند الناس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى العالمكيرية في كتاب الذبايح ذبح عند مرى الضيف تعظيما له

لا يحل اكلها وكذا ان قدم الامير او نحوه تعظيما فاما اذا ذبح
عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فانه لا باس به   وايضا في
الفتاوى العالمكيرية في فصل ما يتعلق بالتشبيه بالكفار من باب
احكام المرتدين اگر يكي بوقت خلعت يعني بوقت پوشيدن شه
و بوقت تهنيت از براي تشريف پوشيدن و رضاي او
قرباني كند كافر شود و اين قرباني مردار باشد خوردن آن روا نبود *
و ديگر ازين جنس آنست كه بر سر آب ميروند و آن آب را
مي پرستند و به نيتي كه دارند گوسپند بر سر آب ذبح
مي كنند اين پرستندگان آب و ذبح كنندگان گوسپند كافر مي شوند
و گوسپند مردار و خوردن آن روا نبود * وفي جامع الرموز
فلو سمى على ذبيحة وذبح لغيره لم يحل وانما قلنا لله لانه لو سمى
وذبح لقدوم الامير او نحوه من العظماء لا يحل لانه ذبح تعظيما
له لا لله تعالى ولهذا لا يضعه بين يديه ليأكل منه بل يدفعه الى
غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى ولهذا يضعه ليأكل
وفي مطالب المؤمنين ذبح للضيف شاة وسمى الله تعالى يحل ولو
ذبحه لقدوم الامير او لواحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى
عليه لا يحل لان في الاول الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف ولهذا

يضعه عنده ليأكل منه وفي الثاني لتعظيم الأمير لا لله تعالى ولهذا
لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الذبائح
وانچه ذبح كنند براي قدوم بزرگي يا در بناي جديد وگورستان
حرام است * وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز
ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام
اي عند العقور هكذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح عند
البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبائح
الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يوذيهم الجن
فابطل النبي صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه
وفي عيون البصائر حاشية الاشباه والنظاير في كتاب الذبائح
قوله ذبح لقدوم امير الخ حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح
المقترن بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم القادم ليبدء
لضيافته او بعد قدومه بمدة لذلك فلا شبهة في جوازه بل
مندوبة وفي جواز اكل ذلك المذبوح واما اذا كان عند القدوم
فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم
فحرام والمذبوح ميتة وضابطته انه ان طبخ وقدم
للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازعه

الناس كما هو معهود ببلدتنا فهو لمجرد التعظيم و حكمه ما علمت و عليه يحمل كلام المص واما الذبح عند وضع الجدار وعروض المرض والشفاء من مرض فلا شك في ان القصد هو التصدق وفي كتاب هداية المهتدي ذبح شاة للضيف وذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله و لو ذبحه لاجل قدوم امير اوواحد من العظماء و ذكر اسم الله تعالى عليه يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالى و ذكر الاسم له ايضا ولهذا يضعه بين يديه ليأكله بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى و لهذا لا يضع بين يديه ليأكل منها بل يدفعه لغيره وفي الجوهرة الذبح عند مرئ الضيف تعظيما له لا يحل اكله وكذا عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به وفي دستور القضاة في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي رجل ذبح للضيف شاة وذكر اسم الله عليه يحل اكله و لو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء و ذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثاني كان الذبح

تعظیما له لا تعظیما لله تعالی ولهذا لا یضع بین یدیه اذا اکل منه
بل یدفعه لغیره * وفی نصاب الاحتساب ما یفعله الجهلة من الذبح
عند قبور المشایخ والشهداء وغیرهم وعند شراء الدار وعلی البناء
الجدید وباب البیوت وعند دخول الامیر وفی وجه الانسان وما
اشبه ذلک فهذا یوجب الحرمة اذا کان لغیر الله تعالی وان ذکر
اسم الله تعالی علیه ویکفرون بذلک وهذا امر غفل الناس
خواصهم فکیف بعوامهم * پوشیده نیست که بعضی از
علمای این دیار حل صورت متنازع فیها را از عبارت هدایه
که در ماده ذکر نام غیر خدا یا نام خدا بر ذبیحه مرقوم است استنباط
می کنند باین طور که صورت مرقومه را در صورت ثالثه هدایه
داخل می شمارند و برحسب زعم خود بر حل جانور منذور مرقوم
استدلال می نمایند * وحال آنکه اگر در تعلیل عبارت هدایه
و در قیود آن و در وضع صورت آن تامل کرده شود پس
بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید *
و ایضاح مدار مضامین هدایه و توضیح منشا خطای ایشان موقوف
است بر تفصیل صورت های که دران ذکر نام غیر و نام خدای
تعالی یافته شود لهذا اولا تحریر آن می کنم ومن الله تعالی الهدایة

والعنایة فی البدایة والنهایة وبفضله الکفایة ومنه العصمة عن الغباوة والغوایة * باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است بانکه از شرکت نام غیر خالص باشد * و ذکر نام غیر و نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول صورة و معنی یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح جانوری موصول و منضموم باشد از روی لفظ و هم از روی معنی چنانچه در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا بگوید بسم الله و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام است زیراچه نام غیر با نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر و هم در قصد و غرض بسبب شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح جانور موجود شد و خلوص که شرط حل است مفقود * دوم موصول صورة لا معنی یعنی اتصال نام غیر با نام خدا در تلفظ و عبارت موجود باشد اما در معنی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت ذبح نام غیر با نام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بضم دال یا بگوید بسم الله عن زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن * درین تقدیر

ذبیحہ حرام نیست زیرا چہ شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بذبح یافتہ نشد زیرا چہ حرف عطف و کسرہ حرف آخر دلیل بر قصد شرکت مرقومہ است و آن درین جا مفقود است *

اما مکروہ است بہ جہت آنکہ شرکت در تلفظ موجود است پس صورۃً موصول است اگرچہ معنیً و قصداً موصول نیست پس مشابہ بہ حرام گردید و مشابہت حرام مکروہ است * سوم موصول معنیً لا صورۃً یعنے نام غیر با نام خدا در وقت ذبح در ظاہر عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچہ قبل از ذبح گفتہ باشد کہ این جانور را بنام زید ذبح خواہم نمود و یا برای زید نذر کردم و بعدہ ہمبرین قصد قایم باشد حتی کہ بہ نیت سابقہ ذبح کند اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید اصلا بر زبان نیارد و این حرام است زیرا چہ نام غیر با نام خدا موصول است معنیً و قصداً اگرچہ در لفظ مذکور نیست و این موجب حرمت است بہ جہت آن کہ درین صورت شرکت غیر با نام خدا مقصود است اگرچہ ملفوظ نیست و معنی و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چہ قاعدہ شرعیہ است کہ اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب وفی

الحدیث المشہور انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی الخ

پس خلوص از نام غیر کہ شرط حل ذبیحہ است درین صورت مفقود است و تفصیل این بمرات و کرات بوجوہ مختلفہ و بدلائل متعددہ بفضلہ تعالیٰ مرقوم شد ✻ اما درینجا برای تنبیہ مخالفان و اعلام غافلان عبارتے ایہ کہ دستاویز ایشان است و بر حسب فہم و زعم خود ہا بر حل ذبیحہ مرقومہ دلیل می آرند نقل کردہ بفضل او تعالیٰ خود از نحو ای عبارت منقولہ حرمت آن ثابت و واضح و متحقق و لایح می شود ✻ چہارم مفصول صورۃً و معنیً یعنی شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بذبیح جانور نہ در لفظ و عبارت و نہ در قصد و غرض یافتہ شود چنانچہ قبل از ذبح بگوید کہ این جانور را برای ایصال ثواب تصدق آن بنام زید مقرر کردم ✻ و یا بگوید کہ این جانور را برای خدا از جانب زید ذبح خواہم کرد ✻ یا بگوید کہ این جانور را برای خورانیدن و ضیافت زید داشتم و امثال آن بعدہ ازان در وقت ذبح صرف نام خدا گوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نراند و این صورت حلال است بلا کراہت زیرا چہ ہرگاہ نام غیر با نام خدا وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صوری ثابت

شد و موصول صوری که باعث کراهت است یافته نشده و
چون که شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح مقصود نیست بلکه
صرف ایصال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب
احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس
مفصول معنوی نیز متحقق گشت و موصول معنوی که موجب حرمت
است ثابت نگردید و هرگاه این چهار صورت معلوم شد
پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در آنها
صرف ذکر نام غیر و نام خدا یافته شده است و عبارت آن این است
ویکره ان یذکر مع اسم الله تعالیٰ شیئا غیره بان یقول عند الذبح اللهم
تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل ۱۴ احدها ان یذکر موصولا لا معطوفا
فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال ونظیره ان یقول
بسم الله محمد رسول الله لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح
واقعا له الا انه یکره لوجود القران صورة فیتصور بصورة المحرم
والثانیة ان یذکر موصولا علی وجه العطف والشرکة بان یقول
بسم الله واسم فلان او یقول بسم الله وفلان او بسم الله ومحمد رسول
الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان
یقول مفصولا عنه صورة ومعنی بان یقول قبل التسمیة وقبل ان

فيصح الذبح اذ بعده ومع الا باس به لما روي عن النبي صلي الله

عليه وسلم انه قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد ممن

شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرد

علي ما قال ابن مسعود رضي الله عنه جردوا التسمية حتي لو قال عند

الذبح اللهم اغفرلي لا يحل لانه دعاء وسوال * پس صورت

اولی که آیه آنچه درین جا صورت دوم است و صورت

دوم آن آنچه درین جا صورت اول است و صورت سوم

آن آنچه درین جا صورت چهارم است اما صورت ثالثه مذکوره

این مقام پس در که آیه اصلا مرقوم نیست و وجهش

آن است که مدار قول که آیه صرف بر ذکر نام غیر با نام خدا

است بدون اعتبار تقرب بسوی غیر و بنای حکم صورت

ثالثه این جا بر تقرب بسوی غیر است لهذا صاحب که آیه آنرا

ذکر نکرده اما از قیود عبارت که آیه و از وضع صورت او حکم

صورت ثالثه مذکوره این مقام مستنبط می شود زیرا که در

صورت ثالثه که آیه مرقوم است والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة

ومعنی بان يقول قبل التسمية الي قوله اللهم تقبل هذه عن امة محمد الخ

پس از قید معنی صاف واضح می شود که موصول بر دو قسم

است صورةً ومعنیً ودر صورت اولی بدایه موصول صورةً است ومعنیً
نیست ودر صورت ثانیه هر دو مجتمع است ودر صورت ثالثه هر دو مفقود
است باقی ماند آنکه موصول معنیً بود وصورةً نه بود واز تعایان صورت
اولی صاف ظاهر می شود که صرف موصول صورةً در باب حرمت
معتبر نیست زیرا چه شرکت یافته نشد بلکه صرف صورت حرام
است ودر حقیقت ومعنی حرام نیست پس غایة الامر اینکه موجب
کراهت باشد پس ازین تعایان بوضوح پیوست که موصول معنی البته
در افادهٔ حرمت معتبر است وازین جهت در بیان صورت ثالثه بدایه
برای اخراج این صورت یعنی صورت ثالثه مرقومه این جا قید
مفصول معنی نوشته است علاوه برین آن که اگر موصول معنوی معتبر
نمی بود پس اصلا حاجت قید مفصول معنی برای اخراج موصول
معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که مفصول صورةً ونیز
صاحب بدایه گفته است بان یقول قبل التسمیة الی قوله اللهم تقبل
هذه من امة محمد الخ ونگفت بان یقول قبل التسمیة باسم فلان
چنانچه در صورت ثانیه ذکر کرده است ووجهش همین است
که این صورت مفصول صوری ومعنوی نیست بلکه مفصول
صوری است وموصول معنوی وسابق معلوم شد که صورت

موصول معنوی حرام است پس از تعلیل صاحب هدایه باین
وجه که در صورت موصول صورة لا معنی حرام نیست زیرا که
شرکت یافته نمی شود و نیز از تقیید او بقید مفصول معنی باین وضع که
اگر مفصول صورة و معنی باشد حلال است و هم از وضع او
صورت ثالثه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تقبل عن فلان
و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمثیل
کرده صاف متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا
موصول معنی یافته شود حرام خواهد شد پس می گویم که
تعلیل مرقوم صاحب هدایه و تقیید مذکور او و تصویر مزبور او ناطق
صادق است باین که جانوری که اولا بنام اولیا وغیره نذر کرده شود
بعد از ان بابتناء نیت سابقه ذبح کرده شود حرام است اگرچه
از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسیکه صورت
نذر مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارد و حل آنرا
از عبارت هدایه استنباط می کند و از وضع صورت ثالثه بر
دعوای خود استدلال می کند خطای محض کرده و در غلط فاحش
افتاده زیرا چه در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد
نذر برای او و در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

برای آن غیر فرق نکرده و حال آنکه در صورت ثالثه ایه نام غیر که قبل از ذبح مذکور است به قصد ایصال ثواب آن برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه من امة محمد الخ ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بذبح جانور مذکور* آری در صورت ثانیه ایه البته ذکر غیر برای تقرب بسوی او هم ثوم است زیراچه درین صورت ذبح برای غیر است و در صورت ثالثه آن ذبح از جانب غیر است و فرق درمیان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهر من الشمس و ابین من الامس است خلاصه آنکه در صورت ثالثه ایه اتصال صوری و معنوی هر دو مفقود است بلکه انفصال صوری و معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعه فیها که نام غیر که قبل از ذبح مذکور است به قصد نذر بنام او و تقرب بسوی او بذبح جانور مذکور است پس انفصال لفظی اگرچه در صورت نذر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز دران متصود نیست زیراچه تقرب بسوی غیر دران واقع است و نیت آن تا وقت ذبح موجود و باقی است* پس اتصال معنوی دران متقرر و ثابت است و همین مدار حرمت در صورت مرقوم

است آری اتصال صوری در ان معدوم است اما این رنگ اعتباری نیست چنانچه مفصلاً گذشته بفضله تعالی *

شکر و سپاس خالق بی قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان در باب نذر الغیر الله شکوک و اوهام داشتند و بیشتر ابنای این دوران فسادات و شرور کرگماشتند به فضله تعالی دفع هر یک از آنها مرتفع شد و گمان غالب بلکه اعتقاد جازم است که مبتدعان و متعصبان عموماً و مدعیان و حاسدان خصوصاً این رساله را دیده بجوشش و خروش آمده دهان بطعن و افترا و بهتان خواهند کشود و اعتراضات بی کار و سوالات ناهنجار خواهند نمود اما امید قوی از منصفان و متدینان است که هرگاه این نسخه را ملاحظه خواهند فرمود زبان حق ترجمان در ماده کوشش و سعی این احقر العباد خواهند کشود و دعای خیر در باب صلاح دنیا و فلاح عقبی این احقر الافراد خواهند نمود * وما توفیقی الا من الله الفضال الرحیم وما رجائی الا بفضله العمیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین شفیعنا فی [illegible]

وآله الطیبین وصحبه الطاهرین